

صورت‌بندی جامعه‌شناختی تئوری کاریزمای وبر

مجید فولادیان*

(تاریخ دریافت ۹۸/۰۶/۱۵، تاریخ پذیرش ۹۹/۳/۲۰)

چکیده

در این پژوهش سعی شده است شکاف‌های مفهومی و نظری تئوری رهبری کاریزمای وبر مشخص شود و سپس، براساس روش تیپ ایده‌آل وبری به برساخت تیپ ایده‌آلی از رهبری کاریزمایی اقدام شود که در حوزه جامعه‌شناسی بوده و قابلیت آزمون تجربی-تاریخی داشته باشد. براین اساس، ابتدا به بررسی چرایی وجود ابهام‌های نظری در تئوری کاریزمای وبر پرداخته شده است. سپس، براساس آرای وبر و شارحان اصلی او سعی شده است دو رویکرد اصلی به مسئله کاریزما به صورتی منسجم سنخ‌بندی و برساخت شود: رویکرد اول مطالعاتی هستند که بیشتر به صفات و ویژگی‌های فردی پرداخته‌اند و سعی کرده‌اند دلایل ظهور کاریزما را در فرد صاحب کاریزما بجویند؛ رویکرد دوم مطالعاتی هستند که بیشتر به دریافت‌های پیروان و پاسخ‌گرشی و رفتاری آن‌ها به کاریزما و همچنین، شرایط عینی و ذهنی شکل‌گیری کاریزما پرداخته‌اند. در انتها استدلال شده است که رویکرد پیرومحور، رویکردی جامعه‌شناختی است و به لحاظ تجربی قابل‌بررسی است. در این رویکرد اساس بحث بر تلقی پیروان از رهبر کاریزمایی قرار دارد و اعتبار کاریزما از تأیید و قبول پیروان نشأت می‌گیرد. افزون بر این، پیروان در شرایط خاصی از نظر روحی و روانی به دنبال منجی و کاریزما هستند و وضعیت روانی خود را ناشی از شرایط بحرانی اجتماعی می‌دانند؛ بنابراین، تغییرات، بحران‌های اجتماعی و تحولات ساختاری اجتماعی و نهادهای ناشی از آن، زمینه و علت اصلی ظهور رهبران کاریزماتیک قلمداد می‌شوند.

مفاهیم اصلی: سلطه کارزمایی، رهبری کارزمایی، بحران، رویکرد رهبرمحور، رویکرد پیرومحور، تیپ ایده‌آل.

مقدمه و بیان مسئله

کاریزما از جمله مفاهیمی است که به دلیل غنای مفهومی (و شاید ابهام مفهومی) در حوزه‌ها و سطوح گوناگون استفاده می‌شود؛ برای نمونه، بسیاری از افراد یک سوپرستار سینما یا موسیقی را دارای وجوه کارزمایی می‌دانند (شیفر^۱، ۱۹۷۴؛ لیندهولم^۲، ۱۹۹۰؛ آبرباچ^۳، ۱۹۹۶). برخی دیگر از مفهوم کاریزما در سطوح میانی مانند سازمان‌ها، استفاده می‌کنند؛ یعنی برخی مدیران را دارای کاریزما می‌دانند و اساساً از مدیریت کارزماتیک در سازمان بحث می‌کنند (برایمن^۴، ۱۹۹۲؛ بیر^۵، ۱۹۹۹؛ خورانا^۶، ۲۰۰۲؛ فلین و استاو^۷، ۲۰۰۴). گروهی دیگر کاریزما را در عالم سیاست بررسی می‌کنند و رهبران سیاسی را دارای ویژگی کارزماتیک می‌دانند (فردریک^۸، ۱۹۶۱؛ ویلنر^۹، ۱۹۸۴؛ هوس^{۱۰} و همکاران، ۱۹۹۰؛ مدسن و اسنو^{۱۱}، ۱۹۹۱). دیگران نیز از کارزمای مذهبی سخن می‌گویند و این ویژگی را به اشخاص مذهبی خاص مربوط می‌دانند (سلیگمن^{۱۲}، ۱۹۹۰؛ پیبودی^{۱۳}، ۱۹۹۱؛ کیرک^{۱۴}، ۱۹۹۵). همچنین، گروهی از افراد مانند وبر^{۱۵} با نگاهی صوری کاریزما را به گونه‌ای طرح می‌کنند که تمام کاربردهای ذکر شده از آن دریافت می‌شود (وبر، ۱۹۶۴؛ ممسن^{۱۶}، ۱۹۸۹؛ وبر، ۱۳۸۲؛ بندیکس^{۱۷}، ۱۳۸۳). تعریف صوری وبر از کاریزما باعث غنای مفهومی و نیز کارایی بسیار آن شده است، اما همین گستردگی به‌ویژه در سطح تحلیل، دشواری‌ها و ابهام‌هایی را به وجود آورده است.

۱. Schiffer
۲. Lindholm
۳. Aberbach
۴. Bryman
۵. Beyar
۶. Khurana
۷. Flynn & Staw
۸. Friedrich
۹. Willner
۱۰. House & Spangler
۱۱. Madsen & Snow
۱۲. Seligman
۱۳. Peabody
۱۴. Kirk
۱۵. Weber
۱۶. Mommsen
۱۷. Bendix

در این پژوهش از بعد تئوریک به کاریزما در مفهوم عام آن می‌پردازیم و به‌نظر می‌رسد که مشخص کردن ابعاد نظری و مفهومی کاریزما در این مطالعه و تدوین یک رویکرد منسجم و درخور بررسی تجربی می‌تواند به دقیق‌تر شدن مباحث در این حوزه نظری کمک مؤثری کند.^۱

مسئله‌ای که در این پژوهش به آن خواهیم پرداخت بررسی چگونگی و فرایند شکل‌گیری کاریزما از نظر وبر است؛ این که کاریزما چگونه به وجود می‌آید؟ و در چه شرایطی توده‌های مردم به دور یک رهبر گرد می‌آیند، به او خصلت‌های کاریزمایی نسبت می‌دهند و مشتاقانه از او اطاعت می‌کنند؟ در اغلب مطالعاتی که در مورد کاریزما انجام شده، سؤال‌های یادشده بررسی شده است و هر یک سعی کرده‌اند با فهرست کردن ویژگی‌ها و با تدوین تئوری‌ها و مدل‌های متفاوت، فرایند شکل‌گیری رهبری کاریزمایی و علل ظهور آن را توضیح دهند. مجموعه این مطالعات و همچنین نکات مهم و درخور ملاحظه وبر درباره کاریزما را از نظر رهیافتی که اتخاذ کرده‌اند می‌توان حداقل به دو دسته تقسیم کرد: ۱- مطالعاتی که بیشتر به صفات و ویژگی‌های فردی پرداخته‌اند و سعی کرده‌اند دلایل ظهور کاریزما را در فرد صاحب کاریزما بجویند؛ ۲- مطالعاتی که بیشتر به دریافت‌های پیروان و پاسخ‌نگرشی و رفتاری آن‌ها به کاریزما و همچنین، شرایط عینی و ذهنی شکل‌گیری کاریزما پرداخته‌اند. در ادامه، با توجه به این دو دسته از مطالعات به بررسی و تبیین این دو رویکرد خواهیم پرداخت که هر دو رویکرد برساختی تئوریک از نظریه کاریزمای وبر است.

روش‌شناسی تحقیق

در این پژوهش به دنبال تبیین و کشف چرایی پدیده رهبری کاریزماتیک در بعد تئوریک هستیم؛ بنابراین، مباحث وبر را در جهت نکاتی گسترش می‌دهیم که درباره تبیین این پدیده بیان کرده است. در این مقاله سعی می‌شود براساس ظرفیت‌های نظریه وبر در مورد سلطه کاریزماتیک با رجوع به آثار اصلی و شارحان مهم وبر به پرسش‌هایی پاسخ دهیم که در قسمت بیان مسئله مطرح شد و تلاش کنیم در انتها برساختی جامعه‌شناختی از تئوری کاریزمای وبر ارائه دهیم. این برساخت با

۱. در ایران، تاکنون پژوهش‌های نظری محدود و منسجمی درباره مفهوم کاریزما و نظریه‌های مرتبط با آن انجام شده است؛ این در حالی است که کاریزما از جمله مفاهیمی است که در ادبیات سیاسی ایران به کار می‌رود و محققان در ایران از این مفهوم برای تبیین برخی مسائل مدنظرشان (به‌اشتباه یا به‌درستی) استفاده می‌کنند (شیخاوندی، ۱۳۷۰؛ جلالی‌پور، ۱۳۸۰؛ حاضری، ۱۳۸۰؛ بشیریه، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲؛ شجاعی زند، ۱۳۹۵)؛ از این‌رو، انجام پژوهشی برای شناخت و تعیین حیطه نظری و مفهومی کاریزما مفید و کارآمد به نظر می‌رسد. به گفته وبر، «امکان موفقیت جامعه‌شناسی مثل هر شاخه‌ای از علوم اجتماعی، به توان ما در استفاده از مفاهیمی مبتنی است که حیطه آن‌ها به‌طور دقیق مشخص شده باشد و از لحاظ ارزشی خنثی تعریف شده باشند» (بندیکس، ۱۳۸۲: ۳۲۸).

استفاده از روش تیپ ایده‌آل^۱ وبری ارائه خواهد شد. البته وبر تیپ‌های ایده‌آل گوناگونی را ارائه کرده است (هکمان^۲، ۱۹۸۳). در این پژوهش از نوع «تیپ ایده‌آل جامعه‌شناختی عام» برای بررسی مدل‌های علی کاریزما استفاده می‌شود که این نوع از سنخ ایده‌آل معرف عناصر انتزاعی واقعیت اجتماعی است (کوزر^۳، ۱۳۸۲: ۳۰۸) که [نه فقط در شرایطی خاص، بلکه] در بسیاری از اوضاع و احوال [تاریخی] می‌توان آن را بازیافت. از این مفاهیم پس از تلفیق آن‌ها می‌توان برای مشخص کردن ویژگی‌های مجموعه‌های تاریخی واقعی و درک آن مجموعه‌ها استفاده کرد (رحمان، به نقل از مسعودی و زاهد زاهدانی، ۱۳۹۶: ۷۲)

مدخلی بر چرایی ابهام‌های نظریه کاریزمای وبر

وبر سلطه کاریزماتیک را به‌عنوان یک تیپ ایده‌آل سلطه در کنار دو تیپ دیگر (سلطه سنتی و سلطه عقلانی قانونی) مطرح کرده است. در نظر وبر منظور از تیپ ایده‌آل عبارت است از تجسمی مفهومی و برآمده از کل تاریخی منفرد از طریق عقلانی کردن یوتوپایی و تشدید یک‌سویه صفات ویژه و اصیل، به‌منظور دادن معنایی صریح و منسجم به آنچه که در تجربه خالص وجودی ما مبهم و آشفته می‌نماید (وبر، به نقل از فروند^۴، ۱۳۸۳: ۶۰)؛ بنابراین، تیپ سلطه کاریزماتیک ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی دارد که وبر با پررنگ کردن و تأکید یک‌سویه بر آن‌ها، آن را از دو تیپ دیگر سلطه متمایز می‌کند، اما از آن‌جاکه وبر در بسیاری از مواقع بر روش‌شناسی خودش در عمل چندان وفادار نمی‌ماند (ترنر^۵، ۱۳۷۹: ۴۷)، در این باره نیز هنگام بحث از سلطه کاریزماتیک خط سیر مشخصی را در بحث پیش نمی‌برد؛ بلکه نکات گوناگون و البته مهم و درخور ملاحظه‌ای را درمورد سلطه

۱. از نظر وبر، تیپ‌ایده‌آل در حکم وسیله‌ای است که به کمک آن می‌توان مفاهیم را بادقت تعریف کرد (فتح‌آبادی، ۱۳۹۵: ۱۴۱) و به گفته آرون، با کاربرد مفاهیم دقیقاً تعریف‌شده است که «می‌توان فاصله موجود بین مفاهیم ذهنی و واقعیت را اندازه گرفت و با تلفیق مفاهیم گوناگون است که می‌توان یک واقعیت پیچیده را درک کرد» (آرون، ۱۳۸۲: ۵۹۱). در این رابطه، فروند (۱۳۸۳: ۶۱) بیان می‌کند که به کمک تیپ ایده‌آل به دقت دست می‌یابیم و از لفاظی توخالی، خطاهای منطقی، مفاهیم دوپهلوی و اشتباه‌های زبان‌بخش اجتناب می‌کنیم. تیپ ایده‌آل با تشدید یک‌سویه یک یا چند دیدگاه و با به‌هم‌پیوستن تعدادی پدیده‌های مجزا، پراکنده و تودار که گاهی به تعداد زیاد و گاهی به تعداد کم و جابه‌جا مشاهده می‌کنیم، برحسب دیدگاه‌های یک‌سویه پیشین انتخاب می‌شود و برای تشکیل یک تابلوی فکری همگن و مرتب شده ساخته می‌شود (فروند، ۱۳۸۳: ۵۶).

۲. Hekman

۳. Coser

۴. Freund

۵. Turner

کاریزماتیک مطرح می‌کند؛ نکاتی که گاهی تا مرز تناقض با یکدیگر متفاوت‌اند. بیشتر این تناقض‌ها نیز دربارهٔ چگونگی پیدایش و ایجاد این نوع سلطه، یعنی سلطهٔ کاریزماتیک است.

بررسی‌های ما نشان می‌دهد که این امر از دو موضوع ناشی می‌شود: اول اینکه، بحث کاریزما و سلطهٔ کاریزماتیک اساساً بحثی پیچیده و چندبعدی است و همین امر باعث شده است که تعریفی دقیق و فراگیر از این بحث در میان محققان این حوزه ارائه نشود. این امر اول این‌که از ذات مفهوم کاریزما ناشی می‌شود و دوم این‌که از تاریخچهٔ به‌کارگیری این مفهوم در پژوهش‌ها و مطالعات گوناگون نشأت می‌گیرد. در مورد ذات مفهوم کاریزما باید به این نکته توجه داشت که میان سلطهٔ کاریزماتیک و رهبری کاریزماتیک تفاوت وجود دارد. وبر دربارهٔ مفهوم کاریزما در دو زمینهٔ متفاوت از یکدیگر بحث کرده است؛ به‌طوری‌که کاریزما از یک وجه معرف نوعی سلطه است که در مقابل دو شکل دیگر سلطه، یعنی سلطهٔ سنتی و سلطهٔ قانونی قرار می‌گیرد. از این حیث، کاریزما مبنای گونه‌ای از نظم اجتماعی است. همچنین، کاریزما معرف گونه‌ای از رهبری نیز هست که در مقابل شکل‌های دیگر رهبری قرار می‌گیرد. از این جهت، کاریزما به شکل یک عامل در صحنهٔ تغییرات و تحولات اجتماعی ظاهر می‌شود. این زمینه‌های متضاد ظهور یا عمل کاریزما منشأ شکل‌گیری ابهام‌ها و مباحث متعددی شده است. حل‌وفصل این ابهام‌ها و به‌طور مشخص، درک رابطهٔ این دو شکل از ظهور و بروز کاریزما پیش‌شرطی ضروری برای فهم درست و دقیق نظریهٔ وبر است.

رهبر کاریزماتیک شخصی است که به‌طور کاریزمایی اعمال سلطه می‌کند. در واقع، کاریزما در سلطهٔ کاریزماتیک حکم پادشاه در سلطهٔ سنتی یا رئیس‌جمهور در سلطهٔ عقلانی قانونی را دارد، اما از آنجاکه جنس سلطهٔ کاریزماتیک عاطفی است و نوع رابطهٔ پیروان با رهبر شخصی است، گاهی کاریزما و سلطهٔ کاریزماتیک به‌جای یکدیگر به کار رفته‌اند: «کاریزما نه‌تنها ویژگی شخصی است، بلکه «سازمان سلطه» آن نیز کاملاً تابع پیوندهای شخصی شخصیت کاریزمایی با بیرون اوست؛ البته اگر بتوان از این وضع با تعبیر سازمان سخن گفت» (وبر، ۱۹۷۸: ۱۱۹). این امر به‌دلیل درهم‌پیچیدگی نوع شخصی اعمال‌کنندهٔ این سلطه با جنس خود سلطه است و این درهم‌پیچیدگی به این دلیل است که وجود سلطهٔ کاریزماتیک صرفاً به وجود رهبر کاریزماتیک وابسته است؛ به‌عبارت‌دیگر، رهبر کاریزماتیک خودش هنجار خودش است. کلام رهبر جای حق و تکلیف را می‌گیرد و نیز خود دلیل اطاعت می‌شود. بنابراین، با مرگ رهبر کاریزماتیک این نوع از سلطه نیز روبه‌افول می‌رود اما در سلطهٔ عقلانی و سنتی چون سلطه‌ها پایدار و مداوم‌اند، با مرگ یک حاکم، حاکمی دیگر جای او را می‌گیرد؛ البته بدفهمی دیگر، از هم‌نامی سلطهٔ کاریزماتیک و رهبری کاریزماتیک به‌عنوان حاکم ناشی می‌شود. شاید اگر اسم حاکم و فرمانروا در این نوع سلطه «کاریزما» نبود، این خلط مفهومی کمتر روی می‌داد.

محققان گوناگون در مورد تاریخچه به‌کارگیری مفهوم «کاریزما» در حوزه‌های مطالعاتی گوناگون (مانند دین‌شناسی، سیاست، سازمان‌ها و ...) برداشت‌های متفاوتی از این مفهوم کرده‌اند. بنابراین، مشکلی که به پیروان وبر مربوط می‌شود، این است که آن‌ها مفهوم کاریزما را در موارد گوناگون به‌قدری بسط داده‌اند که تمایزهایی که بین مصادیق این مفهوم وجود دارد از بین رفته است (اشلینگر^۱، ۱۹۶۰؛ راتنام^۲، ۱۹۶۴؛ وینر^۳، ۱۹۶۵؛ روث^۴، ۱۹۷۹). کاملاً آشکار است که استفاده کلی از یک مفهوم کلیدی آن را بی‌ارزش و بی‌بها می‌کند. در همین ارتباط گریتز^۵ بیان کرده است که مفهوم‌سازی گسترده کاریزما آشکارا چیزهایی را ناهمگن می‌کند که همگن به نظر می‌رسند (گریتز، ۱۹۸۳: ۲۸). بنس من و ژیوانت^۶ استفاده وسیع و گسترده از کاریزما را نقد کردند. آن‌ها در نقد نظر شیلز بر این عقیده بودند که «وی ایده وبر از کاریزما را تا چنان درجه‌ای بسط داده است که دارای برداشت‌های متفاوتی شده است و از مفهومی که مدنظر وبر از کاریزماست، متمایز است» (بنس من و ژیوانت، ۱۹۷۵: ۶۹). درواقع، مفهومی که بتواند همه چیز را در بر بگیرد هیچ چیزی را نشان نمی‌دهد.

همان‌طور که ذکر شد، درباره چگونگی پیدایش و ایجاد سلطه کاریزماتیک تناقض‌هایی وجود دارد که این امر از دو موضوع ناشی می‌شود. درباره موضوع اول بحث شد و دومین مورد این است که وبر در مورد کاریزما در آثارش به‌صورت پراکنده و نامنسجم سخن گفته است؛ به‌گونه‌ای که باب برداشت‌های متفاوت از مفهوم کاریزما را باز گذاشته است. البته این امر از ذهن ناآرام و درخشان وبر نشأت می‌گیرد.^۷ به عقیده اسمیت^۸، نوشته‌های وبر درباره کاریزما نوعاً وبری هستند. آن‌ها وسوسه‌آمیز، اغفال‌کننده، درخشان و تکه‌تکه‌اند (اسمیت، ۲۰۰۰: ۱۰۱). بسیاری از نویسندگان و شارحان وبر به این نکته اشاره کرده‌اند که وبر تعریفی واضح از سلطه کاریزماتیک ارائه نکرده است. و گاه نکات متناقض و دوپهلویی را درباره کاریزما و سلطه کاریزماتیک بیان کرده است (فریدلند^۹، ۱۹۶۴؛ کان^{۱۰}، ۱۹۹۱؛ مرولا^{۱۱} و همکاران، ۲۰۰۷؛ بلیگ^{۱۲} و همکاران، ۲۰۰۵). این ابهام‌ها در بحث

۱. Schlesinger

۲. Ratnam

۳. Winner

۴. Roth

۵. Geertz

۶. Bensman & Givant

۷. باید به این نکته توجه داشته باشیم که اساس بحث سلطه کاریزماتیک در کتاب *اقتصاد و جامعه* طرح شده است و این کتاب پس از فوت وبر منتشر شده است و او هرگز فرصت بازبینی و ویرایش محتوایی کتاب را نداشته است.

۸. Smith

۹. Friedland

۱۰. Kane

۱۱. Merolla

۱۲. Bligh

سلطه کاریزماتیک باعث شده است که برداشت‌های چندگانه‌ای از مفهوم کاریزما و ظهور و پیدایش آن شکل بگیرند.

مطالعات ما نشان می‌دهد که براساس نوشته‌های وبر و برداشت‌های متعددی که از آثار وی شده است، به‌طور کلی می‌توان دو رویکرد کلان را در قالب دو تیپ ایده‌آل درمورد ظهور و پیدایش رهبران کاریزماتیک شناسایی کرد.

دو رویکرد متفاوت به پیدایش و ظهور رهبران کاریزماتیک

برخی از محققان از رویکرد اول با عنوان الگوی «رهبرمحور» یاد کرده‌اند و برخی دیگر نیز برای رویکرد دوم عبارت الگوی «پیرومحور» را به کار برده‌اند^۱ (کنگر^۲ و همکاران، ۲۰۰۰؛ جایاکودی^۳، ۲۰۰۸: ۸۳۴). در این قسمت به بررسی این دو رویکرد می‌پردازیم و در انتها با اتکا به نتایج حاصل از این بررسی سعی می‌کنیم نشان دهیم کدام‌یک از رویکردها بیشتر به آرای وبر نزدیک هستند و همچنین، قابلیت بررسی تجربی در حوزه جامعه‌شناسی را دارند.

الف) رویکرد رهبرمحور

برخی از شارحان و محققان از منظر نقشی که وبر برای مردان بزرگ و ازجمله خودش در تاریخ‌سازی قائل بود به بررسی رهبری کاریزماتیک پرداخته‌اند (سیمون^۴، ۲۰۰۶؛ ظاکارو^۵، ۲۰۰۷؛ اتلین^۶، ۲۰۰۹). بنابراین، تاریخ را حاصل نوعی منازعه میان شرایط عینی از یک‌سو و اراده مردان بزرگ از سوی دیگر می‌بینند. از این‌رو، اگر از این منظر نگاه کنیم روند تحولات تاریخی از مسیر خلق ارزش‌های تازه و معانی نو توسط رهبران کاریزماتیک در تقابل با ساختارهای سنتی و دیوان‌سالارانه می‌گذرد. این متفکران برای نشان‌دادن ارجاع‌هایشان به وبر بیشتر به برخی از اظهارهای او تأکید می‌کنند و آن‌ها را بسط می‌دهند که بر نقش و تأثیرگذاری رهبران در فرایندهای اجتماعی و تاریخی مبتنی‌اند.

۱. این تفکیک به این وضوح در تمام آثار وجود ندارد؛ برای مثال، بسیاری از آثار ابتدا دیدگاه‌های پیرومحور را به‌عنوان چارچوب تئوریک خود مشخص کرده‌اند، اما با رویکرد رهبرمحور به تبیین موضوع پرداخته‌اند. البته بسیاری از این مشکلات از همان خلط مفهومی‌ای ناشی می‌شود که ابتدا به آن اشاره شد. در این قسمت تلاش می‌شود با تمیز این رویکردها از یکدیگر بنیانی روشن برای پژوهش‌های حوزه کاریزما فراهم آوریم.

۲. Conger
۳. Jayakody
۴. Simon
۵. Zaccaro
۶. Ethlyn

وبر در کتاب *اقتصاد و جامعه* در چند جا از کاریزما به‌عنوان «نیروی انقلابی و خلاق تاریخ» نام می‌برد (وبر، ۱۹۷۸) و جاذبه و کمالات رهبری کاریزماتیک را عامل مؤثری در ایجاد شور و شوق و تأثیر بر جامعه فرض می‌کند: «جاذبه کمالات رهبران کاریزماتیک بر معاصرانشان شدیداً تأثیر می‌گذارد. شوقی به وجود می‌آید، گروهی از پیروان تشکیل می‌شود و بسیاری از افراد از قیود اخلاقی زمان خود رها می‌شوند» (وبر، ۱۳۸۲: ۶۲).

بندیکس نیز در راستای این نظر وبر معتقد است که «رهبر کاریزمایی همیشه یک فرد رادیکال است که روش ریشه‌دار دیرینه را به چالش می‌طلبد و در این جهت به «ریشه مسئله» می‌پردازد. او سلطه خود را بر انسان به یمن صفاتی که برای دیگران دست‌نیافتنی است و با قواعد ناظر بر تفکر و کنش حاکم بر زندگی روزمره ناسازگار است اعمال می‌کند. انسان‌ها خود را به چنین رهبری تسلیم می‌کنند زیرا، اعتقاد به مظاهر و تجلیاتی که اصالت او را تأیید می‌کنند آن‌ها را جذب و از خود بی‌خود می‌کند» (بندیکس، ۱۳۸۲: ۳۸).

همچنین، وبر در جای دیگری در تعیین ماهیت سلطه کاریزماتیک در مقابل سلطه عقلانی و قانونی به این نتیجه می‌رسد که «سلطه کاریزمایی اصیل فاقد قوانین و مقررات انتزاعی حقوقی رسمی است. قوانین «عینی» آن از تجربیات شخصی و از فیض آسمانی و قدرت خداگونه قهرمان ناشی می‌شود. سلطه کاریزمایی هر نوع قیود وابستگی به مقررات برونی را به نفع روحیه اصیل پیامبرگونه و قهرمانی رد می‌کند. بنابراین، سلطه کاریزمایی با حالتی انقلابی و مقتدرانه ارزش‌ها را دگرگون می‌کند و هنجارهای سنتی یا عقلانی موجد را می‌شکند؛ بدین‌گونه که «شنیده‌اید که گفته‌اند ...، لیکن من به شما می‌گویم» (وبر، ۱۳۷۴: ۴۰۱)؛ پس، هر پیامبر واقعی مانند رهبر نظامی واقعی و هر رهبر واقعی دیگری، ابداع‌کننده و خواستار فرمان‌های جدید است (وبر، ۱۳۷۴: ۴۰۰).

وبر، سلطه عقلانی-قانونی و سلطه کاریزماتیک را دارای ویژگی‌های انقلابی می‌دانست، اما بر این نظر بود که هرکدام از آن‌ها با مکانیسمی متفاوت سبب تغییر و تحول در جامعه و سلطه حاکم می‌شوند: نیروی انقلابی «عقلانیت» از بیرون، با تغییر اوضاع و تغییر نگرش افراد به امور عمل می‌کند یا این‌که به افراد روشنگری می‌دهد. از سوی دیگر، کاریزما می‌تواند شامل تغییر جهت ذهنی یا درونی شود که حاصل مرارت یا شور باشد. بنابراین کاریزما می‌تواند به تغییر شدید در انگاره‌ها و جهت‌کنش‌ها و جهت‌گیری کاملاً جدید آن‌ها به مسائل و ساختارهای «دنیا» منجر شود (وبر، ۱۳۷۴: ۴۰۲). براین‌اساس، در رویکرد کاریزمامحور با تغییراتی معنایی مواجهیم که تحت‌تأثیر آن‌ها جهان اجتماعی به‌طور متفاوت فهم می‌شود و با آن تعامل برقرار می‌شود. درحالی‌که در تغییرات از بیرون که توسط سلطه عقلانی-قانونی اعمال می‌شود، با تغییر شرایط بیرونی کنش، افراد در تلاش برای انطباق با این تحولات عینی-مادی به ایجاد دگرگونی‌های فنی در ابزارها،

اهداف یا نوع پیوند میان آن‌ها ملزم هستند. در تغییر از درون، همراه با تحول معنایی، کنشگران تحت تأثیر کاریزما به سمت تغییر و شکل‌دهی «شرایط اجتماعی و مادی، مطابق با اراده انقلابی کاریزما» حرکت می‌کنند. به طوری که «کاریزما زندگی درونی فرد را متحول می‌سازد؛ به این معنا کاریزما نیروی خلاقه عمده‌ای در تحول تاریخ به شمار می‌رود» (بشپریه، ۱۳۸۲: ۵۷). وبر به این حقیقت واقف است که تحولات اجتماعی از نیروهای اجتماعی متعددی سرچشمه می‌گیرند، اما وی بر ظهور رهبران کاریزماتیک تأکید زیادی دارد. حرکت آن‌ها توأم با شور و شوق است و در چنین وضعیت خارق‌العاده‌ای، موانع طبقاتی و منزلتی در مقابل احساسات جماعتی پرشور فرو می‌شکند؛ بنابراین، قهرمانان و پیامبران کاریزماتیک نیروهای انقلابی واقعی تلقی می‌شوند (وبر، به نقل از پارکین^۱، ۱۳۸۴: ۱۲۴).

همین اشاره‌های وبر کافی است تا برخی شارحان دیدگاه‌های او بر جنبه‌های رهبرمحور کاریزما تأکید کنند: «وبر کاریزما را نیروی شدیداً آشوبگری به حال تمام نظام‌های رسمی می‌داند. کاریزما نیروی خلاق و انقلابی تاریخ است. جوامع سنتی در مقابل امواج شدید کاریزما آسیب‌پذیر بوده‌اند. هر جا که مردم با شیوه‌های معمول عادات و سنت محفوظ نگاه داشته می‌شدند، شخصیت کاریزمایی که ناگهان از غیب ظاهر می‌شد، می‌توانست نظم کهنه را ویران کند» (پارکین، ۱۳۸۴: ۱۲۵). این تفسیر با دیدی که ممسن از نوع نگاه وبر به تاریخ و سیر تحولی آن ارائه می‌دهد، قرابت مشخصی دارد. مطابق نظر ممسن درباره وبر، محتوای بنیادین تحول تاریخی مبارزه جانشینی میان انضباط و کاریزمای فردی بود (ممسن، ۱۹۷۴: ۱۸۵).

ویلیام لکی پا را از این فراتر می‌گذارد و در نظریه کاریزمای خود چنین عنوان می‌کند: «از زمانی به زمانی دیگر در تاریخ، انسان‌هایی برمی‌خیزند که همان ارتباط نوابغ با شرایط فکری دوره خود را با شرایط اخلاقی عصر خویش دارند. آن‌ها از پیش، معیارهای اخلاقی عصر بعدی را می‌سازند و فهمی از فضایل غیرخودخواهانه، انسان‌دوستی و انکار نفس پیش می‌نهند که هیچ ربطی به روح عصرشان ندارد [و به این ترتیب] تکالیفی را تثبیت می‌کنند و انگیزه‌هایی را برای کنش طرح می‌کنند که از نظر بیشتر مردم، به طور کلی خیالی به نظر می‌رسد؛ با این حال، جاذبه مغناطیسی کمالات [شخصیتی] آن‌ها، به شدت خلاف این امر را به معاصرانشان گوشزد می‌کند. شوری وجدآمیز برپا می‌شود، گروهی پیرو شکل می‌گیرند

۱. Parkin

و بسیاری از افراد از قید شرایط اخلاقی عصر خویش آزاد می‌شوند» (لکی، به نقل از گرث و میلز^۱، ۱۹۴۸: ۵۳).

در ایران نیز افرادی با رویکرد رهبرمحور به تبیین تحولات معاصر ایران می‌پردازند. برای مثال، کچویان در پی یافتن پاسخ به مسئلهٔ چگونگی ایجاد نظم اجتماعی جامعه در آرای وبر، به بحث کاریزما می‌پردازد. به عقیدهٔ وی، جایگاه حقیقی نیروهای کاریزمایی در درون شخصیت‌هایی قرار دارد که قوت روحی آن‌ها طلب ناممکن را در قالب یک خواست ممکن، به هدف زندگی عصرشان تبدیل می‌کند. این «اَبَرانسان‌ها» یا «اَبَرمردان» تاریخ، به اعتبار شخصیت استثنایی‌شان این امکان را دارند که در تبعیت از شیاطین و یا الهه‌های خود آن‌ها را به‌عنوان ارزش‌های غایی زندگی و به‌صورت ایده‌آل‌های مردمان عصر خویش درآورند و در رویارویی با نظم موجود و ارزش‌های غایی یا خدایان آن، جامعه و تاریخ را در مسیر تازه و نویی قرار دهند (کچویان، ۱۳۸۸). کچویان با تأکید بر نقش افراد در تحولات جامعه چنین ادامه می‌دهد: این شکل دگرگونی تجربه و درونی‌کردن اندیشه که دقیقاً به ماهیت خالق افکار وابسته است وجه تمایز تحول کاریزمایی است. براین‌اساس، قدیسی کاملاً تازه و فاقد ریشه یا وجهی مشابه در تاریخ، با ویران کردن معنای قدسی گذشته به‌همراه نظم آن، مبنای کنش تازه و شکل‌گیری نظم و سلطه‌ای جایگزین می‌شود (کچویان، ۱۳۸۸) و بدین‌ترتیب، کاریزما را به‌عنوان نیرویی خلاق می‌داند که از طریق گسست‌های بنیادین تاریخ را در فرایند عقلانی‌شدن به پیش می‌برد، هم ضرورت و هم کلیدی برای حل معماهای عقلانیت است.

در جمع‌بندی این رویکرد می‌توان گفت که مرد حادثه‌آفرین به یک دوراهی در مسیر تاریخ برخورد می‌کند، اما خود او به ایجاد این دوراهی کمک می‌کند. او احتمال موفقیت راه‌حلی را که برگزیده است با ویژگی‌های فوق‌العاده‌ای بیشتر می‌کند که در محقق کردن آن راه‌حل از خود نشان می‌دهد. حداقل کاری که این مرد حادثه‌آفرین انجام می‌دهد این است که راهی را هموار کند که از دست مخالفان در آورده است و در این کار، خصلت‌های رهبری استثنایی از خود نشان دهد. این قهرمان به‌عنوان مرد حادثه‌آفرین است که مَهر شخصیت خود را بر تاریخ می‌زند؛ مَهری که پس از محوشدن او از صحنه هنوز می‌توان آن را دید (هوگ^۲، ۱۳۵۷: ۱۴۳)؛ براین‌اساس، در این رویکرد کاریزما نیروی خودبنیانی است که در زمان‌هایی نامشخص در تاریخ ظهور می‌کند و بساط سلطهٔ مستقرشده را برهم می‌ریزد و نظمی نو جایگزین آن می‌کند.

۱. Gerth & Mills

۲. Hooke

نقد رویکرد رهبرمحور

نمی‌توان تأکیدهای معدود وبر بر رهبر کاریزماتیک را نادیده گرفت، اما اگر با بی‌طرفی به آثار وی بنگریم ملاحظه می‌شود که اول این که در پس یا پیش هرکدام از این اشاره‌های وبر جملاتی وجود دارد که نشان می‌دهد از نظر وبر، عنصر اصلی ذات کاریزما نه شخص رهبر کاریزماتیک، بلکه قبول چنین شخصی از جانب پیروان است. باید گفت چنین می‌نماید که وبر در ابتدا چهره انقلابی و توانمندی به کاریزما می‌دهد اما گام‌به‌گام و لحظه‌به‌لحظه دست و پای رهبر کاریزماتیک را بیش‌ازپیش می‌بندد. بدین ترتیب، کاریزما که در ابتدا مفهومی شالوده‌شکن و انقلابی به نظر می‌آید به دلایل متعدد در قالب سنت‌ها، هنجارها و قوانین گرفتار می‌آید. از آن‌جاکه وبر به‌صورت آشکار این دلایل را دسته‌بندی نکرده است در نگاه اول، بحث وبر درباره کاریزما روشن نیست زیرا، از یک سو به نظر می‌رسد او نظریه «مرد بزرگ» تاریخ را پیشنهاد می‌کند که در آن نظریه تغییرات بزرگ با ظهور افراد منحصربه‌فرد «باموهبت» ایجاد می‌شود. این رویکرد اساساً روان‌شناختی است. زیرا، براساس این رویکرد، شخصیت کاریزماتیک به اعتبار خارجی نیاز ندارد و بی‌توجه به‌گرایش‌های دیگران، خواستار اطاعت‌شدن است. از سوی دیگر، وبر به‌وضوح نشان می‌دهد که «تنها این مرد بزرگ نیست که تاریخ‌ساز است. اگر کاریزمای افراد منحصربه‌فرد، به لحاظ اجتماعی معتبر نباشد ارزشی ندارد» (فریدلند، ۱۹۶۴: ۱۲۷).

وبر چه در تعریف کاریزما^۱ و چه در مواردی گوناگون که درباره کاریزما بحث می‌کند، به این نکته اشاره می‌کند که ماهیت وجودی کاریزما از پذیرش پیروان نشأت می‌گیرد.^۲ این مسئله به حدی در آثار وبر نمود دارد که به عقیده ترنر، وبر به‌طور مشخص کاریزما را پدیده‌ای نالستوار و خلاق می‌داند اما در استفاده عملی از «کاریزما» به‌عنوان یک مفهوم، جنبه نوآوری جنبش‌های کاریزمایی را به حداقل می‌رساند. در جامعه‌شناسی وبر، نتیجه منطقی این‌گونه ملاحظات درباره اندیشه کاریزما این است که این دیدگاه سنتی باید موردسؤال واقع شود؛ مبنی بر این‌که کاریزما عنصر پویای نظریه تغییر اجتماعی وبر است و این‌که وبر مفهوم کاریزما را به‌منظور اثبات استقلال افکار و انگیزه‌ها در تغییر اجتماعی به کار گرفت، اما برعکس، به نظر می‌رسد که تحلیل وبر درباره

۱. وبر این اصطلاح را در مورد رهبری به کار می‌برد که سلطه‌اش از این امر ناشی می‌شود که پیروانش در او «قدرت‌ها یا ویژگی‌های فراطبیعی، فرانسانی یا دست‌کم استثنایی» تشخیص می‌دهند «که تصور می‌کنند مبنایی روحانی یا ستودنی دارد» (وبر، ۱۹۶۴: ۳۵۸-۳۵۹). «چنین تشخیصی مطیع سلطه‌ای است که برای اعتبار کاریزما جنبه تعیین‌کننده دارد» (وبر، ۱۹۶۴: ۳۵۹). چنین تشخیصی مستلزم «طرفداری شخصی کامل پیروان از صاحب این ویژگی‌هاست و از اشتیاق یا نومییدی و امید سر برمی‌آورد» (وبر، ۱۹۶۴: ۳۵۹).

۲. به این موضوع به‌تفصیل در قسمت رویکرد پیرومحور خواهیم پرداخت.

کاریزما آموزه‌ای بدبینانه درباره محدودیت‌های اجتماعی-اقتصادی است که اثر شدید اجتماعی افکار کاریزمایی و شور و شوق کاریزمایی را ناچیز می‌نماید (ترنر، ۱۳۷۹: ۴۷).

اگر به رویکرد کلان و معرفت‌شناسانه و بر نیز نگاه کنیم درمی‌یابیم که او با هرگونه عنصر «فلسفی» یا «ماوراءالطبیعی» مخالف است. گرث و میلز در مقدمه کتاب دین، قدرت و جامعه بیان کرده‌اند که تعلق خاطر و بر به تفکر اثبات‌گرایانه غربی، در دیدگاه تحقیرآمیز او به هرگونه عنصر «فلسفی» یا «ماوراءالطبیعی» در علوم اجتماعی به صورت آشکاری پیداست (گرث و میلز، ۱۳۸۲: ۶۹).

به نظر می‌رسد که و بر نیز احتمال چنین برداشتی را از مفهوم کاریزما می‌داد. به عقیده وی، این معنای بسیار مهم کاریزمای ناب با ادعاهای راحت‌طلبانه حاکمان فعلی در مورد «حق الهی پادشاهان» و مشیت اسرارآمیز پروردگار و مسئول بودن شاه فقط و فقط در مقابل پروردگار، در تعارض کامل قرار دارد. حاکم واقعاً کاریزماتیک در برابر کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌کند نیز دقیقاً مسئول است (و بر، ۱۳۸۲: ۲۸۲)؛ مثلاً در این گفته منگ‌سه^۱ که صدای خلق «صدای خدا» است، این مفهوم خاص دریافت می‌شود: به محض این‌که مردم پیشوا را قبول نکنند، وی فردی عادی و ساده می‌شود (و بر، ۱۳۷۴: ۴۳۵). قدرت رهبر کاریزمایی تنها بر شناسایی و قبول رسالت شخصی او از طرف رعایا و پیروان مبتنی است. این پذیرش می‌تواند فعالانه یا منفعلانه باشد و منبع آن ایمان و تسلیم به قدرت فوق‌العاده، عجیب و بی‌نظیری است که در سنت و قانون بی‌سابقه است و به همین دلیل، الهی محسوب می‌شود (و بر، ۱۳۷۴: ۴۳۶).

بحث دیگری که به نظر می‌رسد باعث شکل‌گیری برخی سوءتفاهم‌ها شده است، به ویژگی‌های فراانسانی و خارق‌العاده‌ای مربوط است که و بر به رهبران کاریزماتیک نسبت می‌دهد. همین مسئله باعث شده است که برخی از نویسندگان با بسط این مضمون وبری، کاریزما را فردی خداگونه و قدسی فرض کنند که از غیب پیامی نو برای جامعه به ارمغان آورده است. البته همان‌گونه که ذکر شد، چنین برداشتی با نگاه فلسفی و بر همخوانی ندارد و بسیاری از شارحان و بر به شفاف‌کردن این بحث پرداخته‌اند. در این باره پارسونز^۲ (۱۹۶۸) می‌گوید که از نظر و بر آن ویژگی‌هایی که افرادی را کاریزماتیک می‌کند، «تفاوت آن‌ها با عموم» است نه الوهیتشان. بنابراین، به نظر می‌رسد که استفاده و بر از کلمه‌هایی مانند «فراطبیعی» و «فراانسانی» به معنای «تفاوت با عموم» بوده است نه نشانی از الوهیت. گنگر و کانونگ^۳ (۱۹۸۷) توضیح می‌دهند که تفاوت با عموم چیزی است که یک

۱ Meng Tse

۲. Parsons

۳. Conger & Kanungo

رهبر را کاریزماتیک می‌کند اما این تفاوت باید در حدود «دامنه پذیرش» باشد و نباید «خیلی فراتر از هنجار» یا «خیلی متفاوت از نمونه اولیه» باشد. استیر به این مسئله پاسخ داده است. براساس ادعای وی، خاستگاه کاریزما در رفتار «مرزی» ریشه دوانده است؛ رفتاری که «به‌عنوان چیزی منحرف تجربه می‌شود زیرا، عاملش را به لبه یا خارج از گروه سوق می‌دهد» (استیرر^۱، ۱۹۹۸: ۹۸). بنابراین، کسی که فوق‌العاده و ورای انسانیت عادی تلقی می‌شود ظاهراً در لبه انسانیت قرار گرفته است.

درنهایت باید متذکر شد، آن‌چه متفاوت از عموم تلقی می‌شود کاملاً به بستری اجتماعی بستگی دارد که دینامیک‌های رهبری در آن رخ می‌دهند (جایاکودی، ۲۰۰۸: ۸۳۹). در این بستر رهبری کاریزماتیک می‌تواند مکانیسم مشترکی تلقی شود که در آن پیروان به یک شخص کیفیت‌هایی را اختصاص می‌دهند (مدسون و اسنو، ۱۹۹۱؛ میندل^۲، ۱۹۹۳).

پیام کاریزما نیز نمی‌تواند امری قدسی، ماوراءالطبیعی و خارج از سنت جامعه باشد. ترنر در تبیین این موضوع می‌گوید: درواقع، رهبر کاریزمایی ممکن است به سنت و به عصر طلایی به‌عنوان معیاری برای انتقاد و تغییر زمان حاضر توسل جوید. چنین رهبر کاریزمایی خود را نه به‌عنوان ناقض سنت، بلکه همچون احیاگر گذشته‌ای مفقود می‌نگرد (ترنر، ۱۳۷۹: ۴۲). اگر پیام‌های کاریزمایی بر رؤیت‌ها و تجربه‌هایی از پدیده‌های مقدس مبتنی باشند، پس این پیام‌ها باید در لفافه‌ای بیان شوند که قبلاً برای پیروانی که رهبران کاریزمایی را حمایت می‌کنند آشنا و فهم‌شدنی باشند. بنابراین، عبارت «پیشرفت- غیرمنتظره» که عموماً با جنبش‌های کاریزمایی به کار می‌رود باید تعبیری اغراق‌آمیز باشد. کاریزما باید بیشتر موضوعی همچون تفسیر مجدد واقعیت‌ها و جهان‌بینی شناخته‌شده باشد (ترنر، ۱۳۷۹: ۴۵).

در آخر باید گفت که مشکل اصلی رویکرد رهبرمحور، ناممکن‌شدن بررسی و تحقیق تجربی به‌ویژه تحقیق جامعه‌شناسانه درمورد پدیده کاریزماست. به گفته مارک تواین، کاریزما چیزی است که درباره آن بسیار سخن گفته شده اما کاری درباره‌اش انجام نشده است. با وجود بحث پارسونز مبنی بر این که «کاریزما یک واقعیت متافیزیکی نیست بلکه کیفیتی مشهود و تجربی از انسان و چیزهای مرتبط با اعمال و گرایش‌های انسان است»، پژوهش‌های اندکی در زمینه توضیح این کیفیت به‌ظاهر تجربی انجام شده است (فریدلند، ۱۹۶۴)؛ درحالی‌که وبر به‌وضوح بُعدی اجتماعی برای کاریزما نشان می‌دهد. همچنین، وبر اشاره‌ها و نکاتی دارد مبنی بر اینکه کاریزما ویژگی روانی

۱. Steyrer

۲. Meindl

فرد است. پیروان و بر نیز چنین جهت‌گیری‌ای به کاریزما داشته‌اند، ولی در مجموع تأکیدشان بر ایده تسلط شخصی بر موهبت‌های مشخص است. بنابراین، جامعه‌شناسان نمی‌توانند به لحاظ تجربی با این مفهوم درگیر شوند زیرا، علاقه به بررسی کاریزما روبه‌افزایش است، اما با توجه به غلبه رویکرد رهبرمحور، بررسی کاریزما خارج از حوزه علاقه جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد^۱ (فریدلند، ۱۹۶۴).

در همین راستا نقدی که به لحاظ روش‌شناختی به رویکرد رهبرمحور وارد است ارائه پاسخ‌ها و پرسش‌های دُوری در این رویکرد است. دُوری‌بودن این رویکرد ناشی از آن است که کاریزما بودن یک رهبر علت کافی برای ظهور سلطه کاریزماتیک تلقی می‌شود. بدین‌گونه که گفته می‌شود چه وقت سلطه کاریزماتیک پدید می‌آید؟ و پاسخ آن این است که هرگاه رهبر کاریزماتیک ظهور کند. یا چه وقت رهبر کاریزماتیک ظهور می‌کند؟ پاسخ این است که هرگاه شخصی کاریزماتیک پا به عرصه گیتی بگذارد. این گونه گزاره‌ها دُوری هستند و در نتیجه، از جهان واقع خبر نمی‌دهند و بنابراین، ابطال‌ناپذیر هستند.

ب) رویکرد پیرومحور

اساس این رویکرد بر این اصل نهاده شده است که رهبری کاریزماتیک امری طبیعی و این‌جهانی است و با استفاده از متغیرهای خارج از رهبری کاریزماتیک تبیین‌شدنی و بررسی‌شدنی است. این رویکرد چندسطحی است و طی آن متغیرهای گوناگونی از سطوح اجتماعی تا فردی در آن به کار گرفته می‌شوند تا بتوانند پدیده رهبری کاریزماتیک را شرح دهند و تبیین کنند.

برای ورود به بحث رویکرد پیرومحور از تعریف ویر درمورد کاریزما آغاز می‌کنیم که این‌گونه تعریف می‌کند: واژه «کاریزما» برای خصوصیت ویژه شخصیت یک فرد به کار می‌رود که به‌خاطر این ویژگی از افراد عادی جدا انگاشته می‌شود و به‌عنوان کسی که صاحب توانایی‌ها یا خصوصیات فراطبیعی، فرانسانی، یا حداقل استثنایی باشد. این ویژگی‌ها بدان گونه‌اند که برای افراد عادی دسترس‌پذیر نیستند، بلکه منشأ آن‌ها الهی یا منحصربه‌فرد تلقی می‌شود و براین‌اساس، فرد موردنظر به‌عنوان رهبر تلقی می‌گردد. مهم این است که فرد چگونه توسط آن‌هایی که در معرض سلطه کاریزمایی هستند یعنی «پیروان» و «شاگردان» ارزیابی می‌شود (ویر، ۱۳۷۴: ۳۹۷).

۱. یکی از نکات جالب درمورد کاریزما، به‌ویژه کاریزمای سیاسی آن است که این نوع رهبری و سلطه از نظر ویژگی‌های نادر و انگشت‌شماربودن شباهت زیادی با پدیده انقلاب دارد. از آن‌جاکه سلطه کاریزماتیک به شکل مفهومی همیشه‌مبهم طرح شده است و فضای تئوریک روشنی درباره آن وجود ندارد و همچنین، به‌جای آن از پدیده انقلاب برداشتی تقریباً مشترک در نزد محققان شکل گرفته است، مشاهده می‌شود که در حیطه نظریه‌پردازی درمورد انقلاب‌ها انبوهی از نظریه‌ها در سطوح متفاوت وجود دارد و اساساً حوزه مطالعاتی غنی‌ای در زمینه این مفهوم شکل گرفته است، اما پدیده رهبری و سلطه کاریزماتیک به‌دلیل همان ابهام مفهومی و تسلط بینش‌های رهبرمحور، متأسفانه حوزه‌ای فقیر در حوزه نظریه‌پردازی به شمار می‌آید.

بندیکس با توجه به دیدگاه وبری این تعریف را از رهبر کاریزماتیک ارائه می‌کند: رهبر کاریزماتیک انسانی است که از پیروانش می‌خواهد برای تحقق رسالتی که احساس می‌کند به‌اجرای آن فراخوانده شده است از او اطاعت کنند. ادعای او در صورتی معتبر خواهد بود که اشخاصی را که می‌خواهد رهبری کند رسالت وی را به رسمیت بشناسند و تا زمانی رهبر آن‌ها باقی می‌ماند که اعتبار خود و درستی رسالتش را در دید آن‌ها اثبات کند (بندیکس، ۱۳۸۲: ۳۲۹).

نکته مهم در این تعاریف موضوع اعتبار مشروعیت رهبری است. وبر درباره رهبری کاریزمایی بر این نظر است که کاریزمای شخصی رهبر هیچ اعتبار درونی ندارد بلکه بنیان این اعتبار بر پذیرش پیروان استوار است. این موضع وبر در تعریف او از کاریزما مستتر است ولی او به بیان‌های گوناگون بر این نکته تأکید کرده است: تنها مبنای مشروعیت در سلطه کاریزماتیک، کاریزمای شخصی است؛ آن هم تا وقتی که ثابت‌شده باقی بماند. یعنی تا زمانی که تأیید مریدان را دارد و می‌تواند آن‌ها را راضی کند، اما این تأیید تا زمانی بقا دارد که اعتقاد به رسالت کاریزمایی‌اش پابرجاست. این امر بدین‌دلیل است که اعتبار سلطه کاریزمایی کاملاً به رسمیت‌یافتن نزد کسانی متکی است که رعایای آن هستند. بنابراین، رهبری که مشروعیتش به کاریزمای شخصی متکی است به لطف کسانی که از او پیروی می‌کنند رهبر می‌شود (وبر، ۱۳۷۴: ۴۰۰). کاریزمای محض به‌جز «مشروعیتی» که از نیروی او ناشی می‌شود، منظور نیرویی است که مردم تصور می‌کنند او دارد و پیوسته باید آزموده و ثابت شود، مشروعیتی ندارد (وبر، ۱۳۷۴: ۴۳۴).

همچنین، در مواردی که بحث از استدلال درباره اعتبار رهبر کاریزماتیک می‌شود، وبر قاطعانه این اعتبار را به پذیرش پیروان نسبت می‌دهد و نه به شخص رهبر؛ به‌طوری‌که به عقیده وبر، کاریزما تنها تعین و قید و بند درونی را می‌شناسد. کاریزما کاری را برعهده می‌گیرد که برایش مناسب است و به‌دلیل همین رسالت در پی یافتن مرید و فرمان‌بردار است. موفقیت اوست که تعیین می‌کند آیا او به یافتن مرید قادر است یا نه؟ اگر کسانی که رهبر کاریزماتیک احساس می‌کند رسالتش هدایت آن‌هاست، او را نپذیرند ادعای کاریزمایی او هیچ اعتباری نخواهد داشت. و اگر او را بپذیرند، اربابشان خواهد شد و تا زمانی که بدانند این مقبولیت را چگونه با استفاده از «اثبات» شایستگی‌های خود حفظ کند پذیرش او ادامه خواهد داشت (وبر، ۱۳۸۲: ۲۸۰).

شارحان وبر نیز بر این برداشت صحنه می‌گذارند. ژولین فروند درباره سلطه کاریزمایی بر پذیرش پیروان تأکید می‌کند: «هر حاکمیت کاریزمایی ملازم خودسپاری توده مردم به شخص رهبر است که گمان می‌کند برای انجام رسالتی دعوت شده است. بنابراین، مبنایش عاطفی است نه عقلانی؛ چراکه، تمام نیروی یک چنین حاکمیتی در اعتماد، آن هم غالباً بر اعتمادی بی‌چون و چرا متکی

است ... اصولاً رهبر کاریزمایی دست‌کم تا زمانی که هوادارانش به او وفادارند و شمارشان در حال افزایش است حدود مرزی نمی‌شناسد اما به مجرد این‌که در اعتقاد پیروانش به وی تردیدی پدید آید، بنای اعتبارش یک‌باره فرو می‌ریزد» (فروند، ۱۳۸۳: ۲۲۱). پارکین نیز از همین زاویه به اساس مشروعیت رهبر کاریزماتیک می‌نگرد. به عقیده وی، شکست‌های مکرر به توهم‌زدایی و محو سریع پیروان رهبر کاریزمایی منتهی خواهند شد. در واقع، به دلایلی می‌توان گفت که سلطه کاریزمایی یگانه نوع خالص مشروعیت است. رهبر کاریزمایی هیچ نفوذی بر پیروان و مریدانش ندارد مگر (نفوذ به واسطه) ایمانی که آنان به میل خود به او دارند. هنگامی که ایمان آنان به او از دست برود سلطه او نیز فوراً از بین می‌رود (پارکین، ۱۳۸۴: ۱۲۱). علاوه بر این‌که پارکین درباره خالص بودن مشروعیت در سلطه کاریزماتیک سخن گفته است، گرث و میلز نیز در این باره بیان کرده‌اند که وبر انواع گوناگونی از شخصیت‌های کاریزمایی مانند پیامبران، منجی‌ها، قهرمانان و سلحشوران را تمیز می‌دهد. در همه موارد، اصل، اعتقادی است که پیروان به ویژگی خارق‌العاده شخص کاریزماتیک دارند. بدون پیروی دل‌بخواه و آزاد پیروان از رهبر کاریزمایی، کاریزمایی وجود نخواهد داشت (گرث و میلز، ۱۹۴۸: ۲۹۵).

بنابراین، وبر این ایده مهم را طرح کرده است که برای آن‌که پیام‌های کاریزمایی موفق شوند باید حاملان اجتماعی مناسب خود را بیابند و در نتیجه، آموزه اصلی رهبر همسو با منافع اجتماعی - اقتصادی مسلط بر این حاملان تغییر شکل داده می‌شود (ترنر، ۱۳۷۹: ۴۷). پس، کاریزما در خلأ اجتماعی فعالیت نمی‌کند و اعتبار او به حمایت اجتماعی پیروان نیاز دارد (ترنر، ۱۳۷۹: ۵۶). بر این اساس، می‌توانیم مبنایی مناسب برای تحلیل جامعه‌شناسانه پدیده رهبری کاریزماتیک بنیان نهیم. جک ساندرز نیز با بررسی آثار حوزه جامعه‌شناسی که درباره کاریزما انجام شده است به این نتیجه رسیده است که «بسیاری از جامعه‌شناسان توضیح می‌دهند که یک رهبر کاریزماتیک نمی‌تواند تنها با تکیه بر خودش کاریزماتیک شود. زیرا، این کاریزما بیش از آن‌که به خود فرد وابسته باشد تا حد زیادی به شرایط و اراده پیروان وی بستگی دارد» (ساندرز^۱، ۲۰۰۰: ۲۵).

در جمع‌بندی مطالب مطرح شده می‌توان گفت که وبر و شارحان وی بر این نکته تأکید داشته‌اند که کاریزمای رهبران کاریزماتیک از پذیرش آن‌ها توسط پیروان برخاسته است. بنابراین، به گفته شیفر، «رهبران کاریزماتیک در سطح بسیار درخور ملاحظه‌ای مخلوق مردم هستند» (شیفر، ۱۹۷۴: ۶).

حال، می‌توانیم با طرح این پرسش‌ها به سطحی دیگر از رویکرد پیرومحور وارد شویم؛ مبنی بر این‌که در چه شرایطی پیروانی پدید می‌آیند که خود را نیازمند رهبری کاریزماتیک می‌بینند؟ یا

۱. Sanders

تحت چه شرایطی توده‌های مردم به دور یک رهبر گرد می‌آیند، به او خصلت‌های کاریزمایی نسبت می‌دهند و مشتاقانه از او اطاعت می‌کنند؟ از این نظر، کانون مطالعه باید بر چگونگی و چرایی پذیرش کاریزما توسط پیروان متمرکز شود. بنابراین، سؤال اصلی تحقیق از سؤال «چه کسی کاریزما می‌شود؟» باید به سؤال «چگونه و تحت چه شرایطی، پیروان کاریزما را باور می‌کنند؟» تبدیل شود. در واقع، صورت کامل‌تر و دقیق‌تر این سؤال این است که تحت چه شرایطی پیروان به‌دنبال کاریزما می‌گردند؟ زیرا، باور کردن کاریزما همه‌قضیه نیست و پیرو برای مشارکت در جنبش کاریزمایی، به چیزی بیشتر از صرف باور نیاز دارد. این که چرا ناگهان گروهی از انسان‌ها زندگی عادی و کنش روزمره را رها می‌کنند و با شور و هیجان حول یک رهبر گرد می‌آیند و با سرسپردگی، فرمان‌های او را اطاعت می‌کنند، پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را فقط با عواملی نظیر پذیرش صفات رهبر تبیین کرد. باید گفت که این عامل شناختی (پذیرش صفت رهبر توسط پیرو) به عامل دیگری نیاز دارد تا انرژی انگیزشی لازم را برای ایجاد حرکت و فداکاری در پیروان تأمین کند. در توضیح علت‌های چنین پاسخی باید به سراغ متغیرهای دیگری رفت که مهم‌ترین آن‌ها، وضعیت اجتماعی و هیجان‌های ناشی از آن مانند «شور، امید و ناامیدی» است (هوگ، ۱۳۵۷؛ گیرتز، ۱۹۸۳؛ ویلنر، ۱۹۸۴؛ برایمن^۱، ۱۹۹۲؛ جلائی‌پور و فولادیان، ۱۳۸۷). معمولاً مهم‌ترین وضعیت اجتماعی که می‌تواند این هیجان‌ها را ایجاد کند و باعث ظهور کاریزما شود بحران‌های اجتماعی است (بارنس^۲، ۱۹۷۸؛ آندریان و آپتر^۳، ۱۹۹۸؛ وبر، ۱۳۸۲).

شرایط اجتماعی مؤثر در ظهور رهبر کاریزماتیک

وبر، سلطه‌های قانونی و سنتی را ساختارهای ثابتی تلقی می‌کرد که نیازهای روزمره اجتماع را تأمین می‌کنند (بندیکس، ۱۳۸۲: ۳۸). سنت و دیوان‌سالاری با زندگی روزمره سروکار دارند و چارچوب حل‌وفصل امور معیشتی هستند؛ اما کاریزما با بی‌ثباتی، استمرارنداشتن و پایدارنبودن مکان‌ها و زمان‌های نادر و خاص مشخص می‌شود. بر پایه همین ویژگی‌هاست که با وجود تفاوت‌های زیادی که سلطه سنتی و دیوان‌سالارانه با یکدیگر دارند، در مقابل سلطه کاریزمایی قرار می‌گیرند (وبر، ۱۹۷۸: ۲۷۶). کاریزما به شرایط بحرانی‌ای وابسته است که در آن سازوکارهای معمول، ارزش و موضوعیت ندارند. چنین شرایطی ماهیتی گذرا دارد و با پایان آن، علل و عواملی که ظهور آن را ممکن کرده بودند، از بین می‌روند (وبر، ۱۹۷۸: ۱۱۴۶). در واقع، نکته اساسی در فهم ماهیت کاریزما در نسبت آن با امر عادی نهفته است. تمام آنچه به زندگی روزمره و تمثیت امور عادی تعلق دارد

۱. Bryman

۲. Burns

۳. Andrian & Apter

بی‌ارتباط با کاریزماسم (توماس^۱، ۱۹۶۹: ۳۱۲). شرایط ظهور کاریزما به معنای دقیق آن، شرایطی غیرعادی است. شرایط غیرعادی به معنای شرایط خطیر و بحرانی یا شرایطی است که نظم معمول زندگی نه می‌تواند آن را چاره کند و نه می‌تواند آن را تحمل کند. «رهبری کاریزمایی در معنای نوعی ... همیشه از اوضاع غیرعادی، به‌ویژه وضعیت سیاسی و اقتصادی یا حالات روانی غیرعادی، به‌ویژه مذهبی یا هر دوی آن‌ها ناشی می‌شود» (وهر، ۱۹۷۸: ۱۱۲۹). شرایطی مانند جنگ، قحطی، نزول بلایای سخت، فروپاشی نظم، پیدایش هرج‌ومرج و به‌طور کلی هر اوضاع بحرانی و تهدیدکننده کلیت جامعه، اضطراب، ترس شدید، فشارهای روحی-روانی، درمجموع هیجان‌های جمعی/ای را ایجاد می‌کنند که تنها رهبری قهرمان‌گونه یا کاریزمایی می‌تواند آن‌ها را چاره کند (وهر، ۱۹۶۸: ۱۱۲۱). پیرسون و کلیبر بحران را رویدادی تعریف می‌کنند که «احتمالی ضعیف و تأثیری شدید دارد، دوام‌پذیری سازمان را تهدید می‌کند و با ابهام علت و معلول و ابزارهای وضوح و دقت و نیز این باور که تصمیمات باید زود اتخاذ شوند، برجسته می‌شود» (پیرسون و کلیبر^۲، ۱۹۹۸: ۵۹).

به عقیده شمیر و هوول^۳ (۱۹۹۹)، موقعیت‌هایی که با ابهام و بحران مشخص می‌شوند زمینی بارور برای رهبری کاریزماتیک ایجاد می‌کنند. موقعیت‌های بحرانی ادراکی از نامطمئن‌بودن و ابهام را در پیروان ایجاد می‌کنند و ارتقای بیشتری را برای رهبری قوی و قاطع ایجاد می‌کنند که اغلب با رهبران کاریزماتیک مرتبط است. همچنین، مامفورت^۴ و همکاران (۲۰۰۷) بر باور هستند که هم ادراک مردم از رهبران و هم تأثیر رهبر بر عملکرد گروه در شرایط بحرانی نسبت به شرایط غیر بحرانی بیشتر می‌شود.

وهر معتقد است که دوره‌های بحرانی باعث خلق موقعیت روبه‌افزایی برای ظهور رهبری کاریزماتیک می‌شوند. پژوهش‌های بسیاری که در زمینه بررسی تأثیرات بحران در روابط رهبری انجام شده‌اند بحثی کامل درباره توالی رویدادهایی ارائه داده‌اند (پیلای^۵، ۱۹۹۶؛ هانت^۶، ۱۹۹۹؛ بلیگ و همکاران، ۲۰۰۴؛ هالورسون^۷ و همکاران، ۲۰۰۴) و بر رابطه میان بحران و کاریزما تأکید کرده‌اند. در تحقیقی که مک گریگوری بارنس انجام داد مشخص شد که چهارده رهبر از پانزده رهبر کاریزمای بررسی‌شده تأثیر اساسی خود را بر دوران بحران گذاشته‌اند (بارنس، ۱۹۷۸). پژوهش‌های تجربی دیگری نیز از این دورنمای نظری حمایت کرده‌اند (مانند رابرتز^۸، ۱۹۹۵؛ وی‌لند^۱، ۲۰۰۳؛

۱. Thomas

۲. Pearson & Clair

۳. Shamir & Howell

۴. Mumford

۵. Pillai

۶. Hunt

۷. Halverson

۸. Roberts

حسینی، ۱۳۷۷؛ فولادیان، ۱۳۹۹). براساس این پژوهش‌ها، پدیده‌هایی مانند فوجیموریز در پرو، چاوز در ونزوئلا و آیت‌الله خمینی در ایران تمایل مردم به حمایت از ویژگی‌های کاریزماتیک در زمان بحران را نشان می‌دهند (رابرتز^۲، ۱۹۹۵؛ وی‌لند^۳، ۲۰۰۳؛ حسینی، ۱۳۷۷؛ فولادیان، ۱۳۹۹). حال، این سؤال مطرح می‌شود که چه رابطه‌ای بین بحران و کاریزما وجود دارد؟

رابطه بین بحران و کاریزما

رابطه بین بحران و کاریزما را در چند بعد می‌توان شناسایی کرد که در ادامه به این ابعاد اشاره می‌شود. اول این‌که، همچنان که آندریان و آپتر اشاره کرده‌اند، دوره‌های تحول سیاسی و بحران به رهبری مؤثر و قوی فرصت ظهور و بروز می‌دهد. «در شرایط بی‌ثباتی مانند گسترش اعتراض‌های مردمی، نهادهای ضعیف و ابهام در هنجارهای فرهنگی، رهبران سیاسی با انگیزه‌های قوی، درک عالی و مهارت‌های سیاسی، بزرگ‌ترین فرصت را برای انجام اقدامات قاطع و تعیین‌کننده پیدا می‌کنند» (آندریان و آپتر، ۱۹۹۸: ۹۸)؛ در نتیجه، «شدت بحرانی‌ای که پیش روی جامعه قرار دارد نوع رهبری‌ای را تعیین می‌کند که می‌تواند به مؤثرترین شکل مسائل اجتماعی را حل کند. در اوضاع آشوبناک که مردم ضرورت تحول ناگهانی در سیستم سیاسی-اجتماعی را احساس می‌کنند، رهبران کاریزمایی مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کنند» (آندریان و آپتر، ۱۹۹۸: ۹۸). ترنر نیز در همین راستا اشاره می‌کند که در دوره‌های بحران اجتماعی که با تغییر اجتماعی سریع ایجاد می‌شوند ممکن است انتظار یافتن شماری چهره‌های کاریزمایی را داشته باشیم که پیام اجتماعی مشابهی داشته باشند و مدعی سلطه‌ای یگانه باشند؛ از این‌رو، بر سر مشتریان و پیروان رقابت به وجود خواهد آمد (ترنر، ۱۳۷۹: ۴۰).

پُست در توضیح مکانیسم چگونگی ظهور رهبران کاریزماتیک در دوران بحران بیان می‌کند که در مواقع بحران، اشخاص بالغ و سالم از نظر روانی، گهگاهی احساس غرق‌شدن می‌کنند و به رهبری قوی و بااعتمادبه‌نفس احساس نیاز می‌کنند اما هنگامی که این لحظه تاریخی می‌گذرد این نیاز را هم با خود می‌برد. افراد کمی وینستون چرچیل را از معبد رهبران کاریزماتیک حذف کردند. حس اطمینانی که او منتقل می‌کرد نقطه آغاز جدیدی برای بریتانیا و متحدان غربی‌اش در تاریک‌ترین ساعات‌شان بود. در طول این بحران، مزیت‌های چرچیل تکریم شد و به‌صورت ایده‌آل درآمد اما وقتی این بحران گذشت و نیاز به رهبری قوی فروکش کرد مردم بریتانیا به‌سرعت دست از

۱. Weyland
۲. Roberts
۳. Weyland

احترام گذاشتن به چرچیل برداشتند، بر اشتباه‌های مدیریتی‌اش تأکید کردند و او را از دفتر کارش اخراج کردند! (پُست^۱، ۱۹۸۶). این مطلب نشان می‌دهد که روابط رهبر کاریزماتیک با پیرو، نه تنها نیازمند همخوانی رهبری خاص با پیرویی خاص است بلکه نیازمند شرایط اجتماعی و لحظه تاریخی خاصی نیز هست. وبر (۱۹۲۲) زمان آمادگی اجتماعی برای تغییر انقلابی و رهبری انقلابی کاریزماتیک را مواقع بحرانی و خطیر تعیین می‌کند. برای مثال، آیت‌الله خمینی در طول سال‌های تبعیدش در عراق و فرانسه، پیروان وفاداری پیدا کرد. شخصیت، شیوه رهبری و سخنوری‌اش در طول این سال‌ها ثابت بود اما وقتی که شاه برای دست‌یافتن به انقلاب سفید تعجیل کرد، جابه‌جایی اجتماعی کلانی را ایجاد کرد و نظم اجتماعی را برهم زد. هم پیروان تشنه ایده‌آل بودند و هم لحظه تاریخی خاصی بود که هر دو وجود داشتند؛ بنابراین، رابطه پیرو و رهبر کاریزماتیک پیوند خورد و رشد کرد (پُست، ۱۹۸۶، فولادیان، ۱۳۹۹).

دوم این‌که، پس از ظهور و بروز بحران‌های وسیع اجتماعی و اقتصادی، نهادهای گوناگون سلطه گذشته شروع به ضعیف‌شدن و حتی فروپاشی می‌کنند. «بنابراین ممکن است بافت‌های مستحکم نهادین فرو بپاشند و شکل‌های معمولی زندگی برای مهار تنش فزاینده و فشارهای روحی و رنج و عذاب کارایی خود را از دست بدهند» (وبر، ۱۳۸۲: ۶۱). در پی این فروپاشی نهادی، با کاهش مشروعیت سلطه‌های پایدار حاکم بر جامعه (چه عقلانی قانونی و چه سنتی) مواجهه می‌شویم. هرچقدر از میزان سلطه پایدار حاکم بر جامعه کاسته شود، به همان میزان شرایط و امکان ظهور رهبری و سلطه کاریزماتیک نیز فراهم می‌شود. به عبارت دیگر، هرچقدر سلطه مستقر در جامعه کاهش یابد سلطه کاریزماتیک جای آن را می‌گیرد و «شرایط برای ظهور رهبر کاریزماتیک فراهم می‌شود» (وبر، ۱۳۸۲: ۶۱). وبر، در جامعه‌شناسی ادیان خود نیز بارها به این شرایط ساختاری مناسب برای پذیرش جاذبه‌های رهبر کاریزماتی اشاره کرده است (بندیکس، ۱۳۸۲: ۳۷). ترنر (۱۳۷۹) نیز در تحلیل ظهور کاریزمای پیامبر به همین شرایط بحرانی و فروپاشی نهادی اشاره نموده است. به گفته وی، پس از تضعیف اقتصاد ایران و روم و ناامنی تجارت در این مسیرها، تجارت ساحلی از طریق مکه و یثرب اهمیت روزافزون شد. این‌گونه سرآزیرشدن ثروت به مکه باعث دگرگونی‌های اساسی در زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن شد. در مکه در زمان تولد حضرت محمد (ص)، «مرّوه» به‌عنوان یک نهاد اخلاقی و همبستگی قبیل‌های، دیگر از لحاظ اجتماعی مناسب نبود. اقتصاد مکه فردگرایی و انگیزه موفقیت را برانگیخته بود. کالاهای تجملی و فلزات قیمتی ثروت شخصی را فزونی

۱. Post

بخشیدند و در نتیجه، جامعه متنوع‌تر و طبقاتی‌تر شد. قبیله که واحد اصلی زندگی اجتماعی بود جای خود را به طایفه داد که ابزار کنترل اجتماعی بود. اما این واحد نیز جای خود را به روابط حامی و متبوع^۱ سپرد که به پیوندهای خویشاوندی کاری نداشت. تمایز مرتبت و مقام که در میان چادرنشینان چوپان چندان مهم نبود در مکه اهمیتی عمده یافت. تقسیم کار روزافزون و جهت‌گیری به‌سوی موفقیت، با سقوط اخلاق سنتی و فردگرایی مهاجم پیوند یافت و موقعیتی اجتماعی ایجاد کرد که تمامی اجزای کلاسیک بی‌نظمی و هرچ‌ومرج را در بر داشت. در پاسخ به هرچ‌ومرج و بی‌هنجاری در جامعه، جویندگانی مذهبی پیدا شدند که در آرزوی ارزش‌های جدیدی بودند که پیوستگی را به زندگی اجتماعی و فردی بازگرداند (ترنر، ۱۳۷۹: ۴۹-۵۱). از زاویه دیگری نیز می‌توان به اهمیت ساختارها و نهادهای اجتماعی در ظهور رهبران کاریزماتیک پی برد. به عقیده وبر، قوای انقلابی کاریزما با طلوع عقلانیت بوروکراتیک به مقدار زیادی کاهش می‌یابد. سرنوشت کاریزما این است که با پیشرفت ساختارهای نهادی پایدار فروکش کند^۲ (بندیکس، ۱۳۸۲؛ پارکین، ۱۳۸۴؛ مرولا و همکاران، ۲۰۰۷).

سوم این‌که، بحران‌های وسیع و شدید اجتماعی در جامعه سنتی باعث تضعیف همبستگی سنتی می‌شوند. در نتیجه این فرایند، افراد دچار گسیختگی از ساختارهای سنتی و کندگی نهادی می‌شوند. این گسیختگی زمینه روانی لازم را برای جذب افراد به ایدئولوژی‌های توتالیتر و همبستگی‌بخش فراهم می‌آورد. با ضعف همبستگی‌های سنتی، جامعه توده‌ای که از افراد منفعل و پراکنده متشکل است زمینه ظهور رهبران کاریزماتیک را فراهم می‌آورد. در این شرایط فرد از جامعه و چارچوب‌های اجتماعی که در گذشته در آن‌ها زندگی می‌کرده است کنده می‌شود و دچار شرایط روحی خاصی از جمله تنهایی و وحشت می‌شود (فولادیان، ۱۳۹۹: ۹۲).

۱. Client-Patron

۲. در جامعه‌ای که سلطه عقلانی-قانونی بر آن حاکم است و جامعه مدنی نیرومندی وجود دارد، مردم عضو گروه‌ها و مؤسسه‌های متفاوتی هستند. وجود این گروه‌ها و مؤسسه‌ها همبستگی چندجانبه‌ای در میان مردم ایجاد می‌کند؛ در نتیجه، وابستگی فرد به یک گروه یا بخش جامعه خنثی می‌شود و اعضای گروه‌ها به بدنه کلی جامعه پیوند داده می‌شوند. وابستگی به چندین گروه مانع پیدایش رهبران و سلطه‌های کاریزمایی می‌شود که در پی جلب کل وفاداری افراد هستند؛ در نتیجه، همبستگی‌های متقاطع وفاداری‌های فرد در جهات متفاوت پخش می‌شود و فرد دیگر احساس انزوا و تنهایی نمی‌کند. به گفته پارکین، کاریزما ممکن است باز هم از این یا آن سازمان عقلانی به‌صورتی جزئی فوران کند یا در شکاف‌های مجموعه بوروکراتیک خود را نشان دهد، ولی نامحتمل است که کل جامعه را واژگون کند (پارکین، ۱۳۸۴: ۱۲۵).

چهارم این‌که، تحولات روانی و عاطفی ناشی از بحران و تأثیر آن‌ها بر پذیرش ایدئولوژی و پیام رهبر کاریزمایی بالقوه است. ویلنر معتقد است که «فرمول شکل‌گیری کاریزمای سیاسی معمولاً با وضعیت استرس یا بحران شدید که اغلب باعث احساس محرومیت‌های شدید می‌شود شروع می‌گردد. چنین وضعیتی تنش و نگرانی را در مردم برمی‌انگیزاند. اگر مردم تصور کنند که مقامات سیاسی توانایی یا ارادهٔ برخورد با بحران یا حل آن را ندارند با سیستم سیاسی بیگانه می‌شوند و مستعد پذیرش و جاذبهٔ سیاسی یک رهبر نیرومند می‌شوند که ممکن است نماد و وسیلهٔ رهایی از تنش تلقی شود. [در این اوضاع] اگر رهبر و جنبشی پیدا شوند که دکترین آن‌ها امید را در مردم برانگیزاند، آن‌گاه مردم به آن‌ها با گرایش کاریزمایی پاسخ می‌دهند» (ویلنر، ۱۹۸۴: ۴۳). وضعیت بحران و در نتیجهٔ آن کندگی نهادی، احساسات نومیدی، بدبختی و اضطراب را برمی‌انگیزاند و باعث می‌شود پیروان به‌رهبری روی آورند که نوید روزهای بهتر را می‌دهد. رهبران کاریزماتیک در زمان بحران ظاهر می‌شوند. زیرا به‌عنوان ناجی نگرسته می‌شوند و تصور می‌شود که توانایی منحصربه‌فردی برای حل موقعیت بحرانی دارند. درنهایت، برخورد بحران با ویژگی‌های شخصی یک رهبر به «پیمان کاریزماتیک» منتهی می‌شود که در آن اشخاص خصلت کاریزمایی را به رهبری نسبت می‌دهند که معتقدند می‌تواند احساسات مؤثری را که بر اثر بحران از میان رفته بود به آن‌ها بازگرداند (مرولا و همکاران، ۲۰۰۷). تاکر بیان می‌کند که «حالت اضطرار حاد» مردم را تحریک می‌کند تا یک شخص خاص را به‌عنوان ناجی‌شان از این مهلکه تصور کنند. این موقعیت باعث «درک رسالت» توسط شخص می‌شود (ویلسون و تاکر به نقل از ساندرز، ۲۰۰۰: ۲۵).

در این راستا نیز پُست بر این بارو است که وقتی کسی احساس می‌کند غرق شده و با ترس و شک محاصره شده است، این‌که بتوان قضاوت شخصی خود را به تعویق بیندازد و باور خود را به رهبری کسی معطوف کند که با اطمینان می‌گوید همهٔ پاسخ‌ها را دارد و همهٔ راه‌ها را می‌شناسد - چه کشیش مون یا کشیش جیم جونز یا آدولف هیتلر یا آیت‌الله خمینی باشد - بسیار جذاب است (پُست، ۱۹۸۶: ۶۸۵). سِپس، پُست این پرسش را مطرح می‌کند که ویژگی‌های پیروان تشنهٔ ایده‌آل چیست؟ یکی از دگرگونی‌های مخرب ممکن برای خودانگاره در طول دوران کودکی این است که شخص به‌طور پیوسته به لحاظ روانی هراسان باشد و همراه نیاز داشته باشد تا خود را به محافظی قدرتمند بیرون از خودش وصل کند. این افراد که خود را ناقص می‌دانند تنها زمانی که در ارتباط با این شخص ایده‌آل هستند خود را به او وصل می‌کنند و با او یکی می‌شوند و احساس کامل‌بودن می‌کنند. در دوران بحران در اثر بی‌هنجاری‌ها و فروپاشی‌های اجتماعی، چنین احساس روانی‌ای در افراد ایجاد می‌شود. رهبر کاریزماتیک از لحاظ روانی ناجی پیروان تشنهٔ ایده‌آل است. رهبر کاریزماتیک با برعهده‌گرفتن ابعاد قهرمانانه و نمایش آن‌چه پیروان آرزوی بودنش را دارند، آن‌ها را از مواجهه با بی‌کفایتی‌ها و از خودبیگانگی‌هایشان باز می‌دارد. موفقیت رهبر به موفقیت پیرو تبدیل

می‌شود و به عزت‌نفس او کمک می‌کند. پژوهش گالانتر^۱ در زمینه گروه‌های مذهبی کاریزماتیک این فرضیه را تأیید می‌کند مبنی بر این که اشخاصی که از سر خود شیفتگی زخم خورده‌اند مجذوب روابط پیرو و رهبر کاریزماتیک می‌شوند (پست، ۱۹۸۶: ۶۸۴). سپس، پست دیدگاه خود را به سطح کلان جامعه پیوند می‌زند و اظهار می‌کند همان‌طور که یک شخص به‌طور موقت نیازمند، خود را به ابژه‌ای ایده‌آل وصل می‌کند تا برای لحظاتی روان‌شناسی شخصی‌اش را گسترش دهد یک جامعه به‌طور موقت نیازمند نیز ممکن است برای داشتن لحظاتی در گسترش تاریخی‌اش، به ابژه‌ای ایده‌آل نیاز داشته باشد. و همان‌طور که ابژه ستایش شخصی، به محض این که ستایشگرانش به بلوغ روانی می‌رسند از مقام ستایش شدن عزل می‌شود، رهبر ایده‌آل نیز زمانی دیگر که لحظه نیاز تاریخی می‌گذرد برکنار می‌شود؛ ظهور و سقوط وینستون چرچیل، مدرکی برای این ادعاست (پست، ۱۹۸۶: ۶۸۶).

خلاصه و نتیجه‌گیری

هدف از انجام این پژوهش بررسی شکاف‌های مفهومی و نظری تئوری رهبری کاریزمای وبر و ارائه برساختی جامعه‌شناختی از آن بود. در بسیاری از مواقع، وبر در عمل بر روش‌شناسی خود چندان وفادار نمی‌ماند به‌طوری‌که هنگام بحث درباره کاریزما و سلطه کاریزماتیک خط سیر مشخصی را پیش نمی‌برد و نکات متفاوت، پراکنده و البته مهم و درخور توجهی را مطرح می‌کند. بررسی ما در این پژوهش نشان داد که این امر ناشی از این است که بحث کاریزما و سلطه کاریزماتیک اساساً بحثی پیچیده و چندبعدی است و همین امر باعث شده است که تعریفی دقیق و فراگیر از این موضوع در میان محققان این حوزه ارائه نشود. این امر اول اینکه از ذات مفهوم کاریزما ناشی می‌شود و دوم این‌که از تاریخچه به‌کارگیری این مفهوم در پژوهش‌ها و مطالعات گوناگون نشأت می‌گیرد.

درباره ذات مفهوم کاریزما باید به این نکته توجه داشت که میان سلطه کاریزماتیک و رهبری کاریزماتیک تفاوت وجود دارد. کاریزما از یک وجه معرف نوعی سلطه است. از این حیث، کاریزما مبنای گونه‌ای نظم اجتماعی است، اما کاریزما معرف گونه‌ای از رهبری نیز هست که در مقابل شکل‌های دیگر رهبری قرار می‌گیرد. رهبر کاریزماتیک شخصی است که به‌طور کاریزمایی اعمال سلطه می‌کند. در واقع، کاریزما در سلطه کاریزماتیک، حکم پادشاه در سلطه سنتی یا رئیس‌جمهور در سلطه عقلانی-قانونی را دارد، اما از آن‌جا که جنس سلطه کاریزماتیک عاطفی است و نوع رابطه پیروان با رهبر شخصی است، گاهی کاریزما و سلطه کاریزماتیک به‌جای یکدیگر به کار رفته‌اند. این امر به دلیل درهم‌پیچیدگی نوع شخصی اعمال‌کننده این سلطه با جنس خود سلطه است. این درهم‌پیچیدگی به این دلیل است که وجود سلطه کاریزماتیک صرفاً به وجود رهبر کاریزماتیک

۱. Gallanter

وابسته است. هم‌نامی سلطه کارزماتیک و رهبری کارزماتیک به‌عنوان حاکم، باعث ایجاد دشواری فهم نظریه شده است. شاید اگر اسم حاکم و فرمانروا در این نوع سلطه «کاریزما» نبود، این خلط مفهومی کمتر روی می‌داد؛ از این رو، حل و فصل این ابهام‌ها، پیش‌شرطی ضروری برای فهم درست و دقیق نظریه و بر است.

از سوی دیگر، تاریخچه به‌کارگیری این مفهوم در حوزه‌های مطالعاتی گوناگون توسط محققان متفاوت، موجب شکل‌گیری برداشت‌های متفاوتی از این مفهوم شده است. بنابراین، مشکلی که به محققان این حوزه مربوط می‌شود این است که آن‌ها مفهوم کاریزما را در موارد بسیار بسط داده‌اند. آشکار است که استفاده کلی از یک مفهوم کلیدی آن را کم‌ارزش و کم‌بها [و غیردقیق و مبهم] می‌کند. در واقع، مفهومی که بتواند همه‌چیز را در بر بگیرد، هیچ‌چیزی را نشان نمی‌دهد.

این ابهام‌ها در بحث سلطه کارزماتیک باعث شده است که برداشت‌های چندگانه‌ای از مفهوم کاریزما و ظهور و پیدایش آن صورت گیرد، اما به‌طور کلی می‌توان دو تیپ ایده‌آل «رهبرمحور» و «پیرومحور» را از خلال آثار وبر و رویکردهای گوناگون به کاریزما بر ساخت کرد.

در رویکرد تیپیک اول، کاریزما به‌عنوان نیروی خلاق تاریخ بر ساخت می‌شود. سؤال اصلی در این رویکرد این است که «چه کسی کاریزما می‌شود؟». در این تیپ، کاریزما «آبرانسانی» قلمداد می‌شود که ناگهان در تاریخ ظهور می‌کند و به اعتبار شخصیت استثنایی‌اش نظم‌های کهن اجتماعی را با پیام جدیدش برهم می‌زند. توده مردم نیز جذب پیام و ویژگی‌های خارق‌العاده او می‌شوند و شوری وجدآمیز در جامعه ایجاد می‌شود. در این رویکرد، کاریزما نیروی خودبنیانی است که گهگاه در تاریخ ظهور می‌کند و نظم جدیدی را به وجود می‌آورد.

خلاصه تماتیک رویکرد رهبرمحور را می‌توان به‌صورت نمودار زیر ترسیم کرد:

ظهور کاریزما به‌عنوان نیروی خود بنیاد ← پیام جدید ← ایجاد شور و اشتیاق در پیروان
← ویران کردن نظم قدسی گذشته

این برداشت از کاریزما با رویکرد معرفت‌شناسانه وبر در تضاد است. اساساً وبر هرگونه عنصر ماوراءالطبیعی در علوم اجتماعی را با دیده تحقیر می‌نگرد. در حالی که تیپ رهبرمحور اساسش بر ظهور غیرمنتظره و پیش‌بینی‌ناپذیر است. همین امر باعث شده است تا ظهور و شکل‌گیری کاریزما در این رویکرد قابلیت بررسی تجربی نداشته باشد زیرا، خودبنیاد فرض شده است و ظهورش بر اساس بخت و اقبال در تاریخ است. حتی پژوهش‌هایی که بر مبنای این رویکرد انجام شده پسینی است؛ یعنی به سراغ رهبران کارزماتیک رفته‌اند و ویژگی‌های آن‌ها را بر شمرده‌اند. این تحقیقات همیشه با این نقد جدی مواجه بوده‌اند که چرا کسانی که همین ویژگی‌ها را دارند به‌عنوان رهبر کارزماتیک شناخته نمی‌شوند؟ و چرا همان رهبران کارزماتیک در حالی که سال‌ها ویژگی‌های

خاصی را دارا هستند و بروز می‌دهند، ناگهان در برهه‌ی زمانی خاص به‌عنوان رهبر کاریزماتیک برگزیده می‌شوند؟ این رویکرد نمی‌تواند پاسخ قانع‌کننده به این سؤال‌ها بدهد.

بنیان معرفت‌شناسانه‌ی رویکرد پیرومخو بر «طبیعی» و «این‌جهانی» بودن آن است. مشروعیت کاریزما در این رویکرد تنها بر پذیرش پیروان استوار است و اعتباری درونی برای رهبر کاریزماتیک قائل نیست. بنابراین، پرسش اصلی در اینجا این است که «چرا و چگونه پاسخ کاریزمایی در پیروان برانگیخته می‌شود؟» و «چگونه گروهی زندگی روزمره‌ی خود را رها می‌کنند و بر گرد یک رهبر جمع می‌شوند و با سرسپردگی فرمان‌های او را اجرا می‌کنند؟». وبر و شارحان او در پاسخ به این پرسش‌ها «شرایط غیرعادی» و «بحران‌های اجتماعی» را به‌عنوان عامل اصلی تبیین‌کننده‌ی کاریزماجویی پیروان بیان می‌کنند. در این شرایط اجتماعی (بحران) نظم معمول زندگی برهم می‌خورد و جامعه به‌نوعی دچار وضعیت آنومیک می‌شود. اگر مردم تصور کنند که مقامات، توانایی حل بحران را ندارند با سیستم سیاسی بیگانه می‌شوند و در همان حال نهادهای سنتی و محکم گذشته فرو می‌پاشند و مشروعیت آن‌ها نزد عامه‌ی مردم از میان می‌رود. بنابراین، شکل‌های معمول زندگی روزمره دیگر نمی‌توانند تنش‌ها و فشارهای روحی این دوران را کاهش دهند. در این وضعیت افراد از نهادهای سنتی کنده می‌شوند و جامعه وضعیت توده‌ای به خود می‌گیرد. کندگی نهادی با خود شرایط روحی خاصی را به همراه می‌آورد به‌طوری‌که احساس ترس، غرق‌شدگی، تنش و اضطراب در افراد برانگیخته می‌شود. در این شرایط توده‌ی مردم مستعد پذیرش رهبری می‌شوند که نماد رهایی از این شرایط تلقی شود.

خلاصه‌ی تماتیک رویکرد پیرومخو را می‌توان به‌صورت نمودار زیر ترسیم کرد:

بحران اجتماعی ← از جاکندگی نهادی افراد ← احساس غرق‌شدگی و بی‌پناهی ←
 کاریزماجویی ← ظهور کاریزما

مفاهیم اصلی این نمودار نشان می‌دهند که با پدیده‌های اجتماعی و قابل‌بررسی از حیث تجربی روبه‌رو هستیم و کاریزما امری دفعی در طی تاریخ نیست و در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه امری اجتماعی است و تبیین‌شدنی و تحلیل‌شدنی از حیث جامعه‌شناختی است.

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *انقلاب و بسیج اجتماعی*، تهران: دانشگاه تهران.
- بندیکس، راینهارد (۱۳۸۲)، *سیمای فکری ماکس وبر*، ترجمه‌ی محمود رامبد، تهران: نشر هرمس.
- پارکین، فرانک (۱۳۸۴)، *ماکس وبر*، ترجمه‌ی شهناز مسمی‌پرست، تهران: انتشارات ققنوس.
- ترنر، برایان (۱۳۷۹)، *ماکس وبر و اسلام*، ترجمه‌ی سعید وصالی، تهران: انتشارات روزافزون.

- حسینی، حسین (۱۳۷۷)، "رهبری و بسیج سیاسی: مورد انقلاب اسلامی ایران"، پایان‌نامه دکتري، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- جلایی‌پور، حمیدرضا و فولادیان، مجید (۱۳۸۷)، «شرایط شکل‌گیری یا افول رهبری کارزماتیک»، *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، ۳(۴)، ۷-۳۸.
- حاضری، علی‌محمد (۱۳۸۰)، *انقلاب و اندیشه*، تهران: پژوهشکده امام خمینی.
- شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۹۵)، رهبری در دوره استقرار، رهبری در دوره تثبیت، بازیابی از <http://www.rajanews.com/news/۲۶۲۸۸۴>
- شیخاوندی، داور (۱۳۷۰)، *نگرشی انتقادی به نظریه سلطه کارزماتیی ماکس وبر، فصلنامه علوم اجتماعی*، ۱، ۲۳۵-۲۵۳.
- فتح‌آبادی، ابوالفضل (۱۳۹۵)، «انتقاداتی بر انواع مثالی در جامعه‌شناسی دین ماکس وبر»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، ۱۷(۲)، ۱۳۵-۱۵۲.
- فروند، ژولین (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نیکان.
- فولادیان، مجید (۱۳۹۹)، *جامعه‌شناسی کارزماتیی ملی: فروپاشی ساختارهای اجتماعی و ظهور کارزما*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کجویان، حسین (۱۳۸۸)، "چگونگی شکل‌گیری نظم اجتماعی در جامعه"، جزوه کلاسی مقطع دکتري، تهران: دانشگاه تهران.
- گرت و میلز (۱۳۸۲)، *در ماکس وبر: دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.
- مسعودی، سیداسماعیل، و زاهد زاهدانی، سیدسعید (۱۳۹۶)، «تحلیل ابژکتیویته ماکس وبر در پرتو فلسفه استعلایی کانت»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، ۱۸(۴)، ۵۳-۸۱.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری؛ مهرداد ترابی‌نژاد؛ مصطفی عمادزاده، تهران: انتشارات مولی
- وبر، ماکس (۱۳۸۲)، *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.
- هوگ، سیدنی (۱۳۵۷)، *قهرمان در تاریخ*، ترجمه خلیل ملکی، تهران: انتشارات رواق.
- Aberbach, D. (۱۹۹۶), *Charisma in politics, religion and the media*, London: Macmillan.
- Andrian, C., Apter, D. (۱۹۹۸), *Political protest and social change*, Lonon: Macmillan.
- Barnes, D. F. (۱۹۷۸), "Charisma and religious leadership: An historical analysis", *Journal of the Scientific Study of Religion*, ۱۷(۱), ۱-۱۸.
- Bensman, J., & Givant, M. (۱۹۷۵), "Charisma and modernity: The use and abuse of a concept", *Social Research*, ۴۲, ۵۷۰-۶۱۴.
- Beyer, J. M. (۱۹۹۹) "Taming and promoting charisma to change organizations", *Leadership Quarterly*, ۱۰(۲), ۳۰۷-۳۳۰.

- Bligh, M. C.**, Kohles, J. C., & Meindl, J. R. (۲۰۰۴), "Charisma under crisis: Presidential leadership, rhetoric, and media responses before and after the September ۱۱ th terrorist attacks", *The Leadership Quarterly*, ۱۵, ۲۱۱-۲۳۹.
- Bryman, A. (۱۹۹۲). *Charisma and leadership in organization*, London: Sage Publications.
- Burns, J. M. (۱۹۷۸), *Leadership*, New York: Harper & Row.
- Conger, J. A. , & Kanungo, R. N. (۱۹۸۷). *Charismatic leadership in organizations*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Conger, J. A., Kanungo, R. N., & Menon, S. T. (۲۰۰۰), "Charismatic leadership and follower effects", *Journal of Organizational Behavior*, ۲۱, ۷۴۷ - ۷۶۷.
- Ethlyn A. (۲۰۰۹), "Crisis, charisma, values, and voting behavior in the ۲۰۰۴ presidential election", *The Leadership Quarterly*, ۲۰, ۷۰-۸۶.
- Flynn, F. J., & B. M. Staw. (۲۰۰۴), "Lend me your wallets: The effect of charismatic leadership on external support for an organization", *Strategies Management Journal*, ۲۵, ۳۰۹-۳۳۰.
- Friedland, W. (۱۹۶۴), *For a sociological concept of charisma*, Oxford: University Press and Social Forces.
- Friedrich, C. J. (۱۹۶۱), "Political leadership and charismatic power", *The Journal of Politics*, ۲۳(۱), ۳-۲۴.
- Geertz, C. (۱۹۸۳), "Centers, kings, and charisma: Reflections of the symbolics of power", in G. Geertz (Ed.), *Local knowledge: Futher essays in interpretive anthropology* (pp. ۱۲۱-۱۴۶), New York: Basic Books.
- Gerth, H. H., & Mills, W. (۱۹۴۸), *From Max Weber: Essays in sociology*, Oxford: Oxford University Press.
- Halverson, S. K., Murphy, S. E., & Riggio, R. E. (۲۰۰۴), "Charismatic leadership in crisis situations: A laboratory investigation of stress and crisis", *Small Group Research*, ۳۵(۵), ۴۹۵-۵۱۴.
- House, R., Spangler, W., & Woycke, J. (۱۹۹۰), "Personality and charisma in the U.S. Presidency: A psychological theory of leader effectiveness", *Administrative Science Quarterly*, ۳۶, ۳۴۶-۳۹۶.
- Hunt, L. J., Boal, K. B., & Dodge, G. E. G. (۱۹۹۹), "The effects of visionary and crisis-responsive charisma on followers: An experimental examination of two kinds of charismatic leadership". *The Leadership Quarterly*, ۱۰(۳), ۴۲۳-۴۴۸.
- Jayakody, J. A. S. K. (۲۰۰۸), "Charisma as a cognitive-affective phenomenon: a follower-centric approach", *Management Decision*, ۴۶(۶), ۸۳۲-۸۸۴.
- Kane. A. (۱۹۹۱), "Analytic and concrete forms of the autonomy of culture", *Sociological Theory*, ۹, ۵۳-۶۹.
- Khurana, R. (۲۰۰۲), *Searching for a corporate savior: The irrational quest for charismatic CEOs*, Princeton: Princeton University Press.
- Kirk, K. T. (۱۹۹۵), *Charisma and power orientation, Effects on leader performance and follower satisfaction*, Unpublished master's thesis, Virginia: George Mason University.

- Lindholm, Ch. (۱۹۹۰), *Charisma*, London: Wiley-Blackwell
- Madsen, D., & Snow, P. G. (۱۹۹۱), *The charismatic bond: Political behavior in times of crisis*, Cambridge: MA: Harvard University Press.
- Mumford, M. D., Friedrich, T., Caughron, J., & Byrne, C. L. (۲۰۰۷). "Leader cognition in real-world settings: How do leaders think about crises?" *The Leadership Quarterly*, ۱۸, ۵۱۵-۵۴۳.
- Meindl, J. R. (۱۹۹۳), "The romance of leadership as a follower-centric theory: A social constructionist approach", *The Leadership Quarterly*, ۶(۳), ۳۲۹-۳۴۱.
- Merolla, J. L., Ramos, J. M., & Zechmeister, E. J. (۲۰۰۷), "Crisis, charisma, and consequences: Evidence from the ۲۰۰۴ U. S. presidential election", *The Journal of Politics*, ۶۹(۱), ۳۰-۴۲.
- Mommsen, W. J. (۱۹۸۹), *The political and social theory of Max Weber*, London: Policy Press.
- Mommsen, Wolfgang J. (۱۹۷۴), *Age of bureaucracy: Perspectives on the political sociology of Max Weber (explorations in interpretative sociology)*, London: Blackwell Publishers.
- Parsons, T. (۱۹۶۸), *The structure of social action*, New York, NY: The Free Press.
- Peabody, N. (۱۹۹۱), "In whose yurban does the lord reside? The objectification of charisma and the fetishism of objects in the Hindu Kingdom of Kota", *Comparative Studies in Society and History*, ۳۳(۴), ۷۲۶-۷۵۴.
- Pearson, C. M., & Clair, J. A. (۱۹۹۸), "Reframing crisis management", *Academy of Management Review*, ۲۳(۱), ۵۹-۷۶.
- Pillai, R. (۱۹۹۶). "Crisis and the emergence of charismatic leadership in groups: An experimental investigation". *Journal of Applied Social Psychology*, ۲۶(۶), ۵۴۳-۵۶۲.
- Post, J. M. (۱۹۸۶), "Narcissism and the charismatic leader-follower relationship", *Political Psychology*, ۷(۴), ۶۷۵-۶۸۸.
- Ratnam, K. J. (۱۹۶۴), "Charisma and political leadership", *Political Studies*, ۱۲, ۳۴۱-۳۵۴.
- Roberts, K. M. (۱۹۹۵), "Neoliberalism and the transformation of populism in Latin America: The peruvian case", *World Politics*, ۴۸(۱), ۸۲-۱۱۶.
- Roth, G. (۱۹۷۹), "Charisma and counterculture", In y G. Roth , & W. Schluchter (Eds.), *Max Weber's vision of history* (pp. ۱۱۹-۱۴۳)., Berkeley: University of California Press.
- Sanders, J. T. (۲۰۰۰), *Charisma, converts, competitors: Societal and sociological factors in the success of early christianity*, London: SCM Press.
- Schiffer, I. (۱۹۷۴), *Charisma: Psychoanalytic look at mass society* hardcover, Toronto: University of Toronto Press.
- Schlesinger, A. (۱۹۶۰), "On heroic leadership", *Encounter*, ۱۵, ۳-۱۱.

- Seligman, A. (۱۹۹۰), "Reviewed moral authority and reformation religion: On charisma and the origins of modernity", *International Journal of Politics, Culture and Society*, ۴(۲), ۱۵۹-۱۷۹.
- Shamir, B., & Howell, J. M. (۱۹۹۹), "Organizational and contextual influences on the emergence and effectiveness of charismatic leadership", *The Leadership Quarterly*, ۱۰ (۲), ۲۵۷-۲۸۳.
- Simon, A. F. (۲۰۰۶), "Leadership and managing ambivalence", *Consulting Psychology Journal: Practice and Research*, ۵۸, ۹۱-۱۰۵.
- Smith, Ph. (۲۰۰۰), "Culture and charisma: Outline of a theory", *Social Research*, ۴۲(۴), ۵۷۰-۶۱۴.
- Steyrer, J. (۱۹۹۸). "Charisma and the archetypes of leadership". *Organization Studies*, ۱۹(۵), ۸۰۷-۸۲۸.
- Thomas E. D. Jr. (۱۹۶۹), "The Theory of Charisma", *The Sociological Quarterly*, ۱۰(۳), ۳۰۶-۳۱۸.
- Weber, M. (۱۹۴۶), *Essays in sociology*, Edited by H. H. Gerth & C. W. Mills, Oxford: Oxford University Press.
- Weber, M. (۱۹۶۴), *The theory of social and economic organization*, A. M. Henderson & T. Parsons, Trans. New York: Oxford University Press.
- Weber, M. (۱۹۷۸), *Economy and society* (Vol. ۲), edited by G. Roth & C. Wittich, California: University of California Press.
- Weyland, K. (۲۰۰۳), "Economic voting reconsidered: Crisis and charisma in the election of Hugo Chaivez", *Comparative Political Studies*, ۳۶(۷), ۸۲۲-۸۴۸.
- Willner, A. R. (۱۹۸۴), *The spellbinders: Charismatic political leadership*, New Haven, CT: Yale University Press.
- Winner, A. R., & Willner, D. (۱۹۶۵), "The rise and role of charismatic leaders", *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, ۳(۵۸), ۷۷-۸۸.
- Zaccaro, S. J. (۲۰۰۷), "Trait-based perspectives of leadership", *American Psychologist*, ۶۲(۱), ۶-۱۶.